

انتخاب دشوار

ایران در خاطرات هیلاری کلینتون

هیلاری رودهام کلینتون وزیر سابق امور خارجه آمریکا در کابینه اول باراک اوباما و همسر بیل کلینتون، چهل و دومین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا بوده است. وی ۲۰ خرداد ۱۳۹۳ خاطرات خود از دوران وزارت را در ۶۵۷ صفحه منتشر کرد. کتاب در ۲۵ فصل به مسائل مختلفی از جمله سیاست چرخش به آسیا تا غزه و مصر و ... پرداخته است. کلینتون هم چنین در بخش مفصلی خاطرات و ناگفته های خود از تلاشهای وزارت خارجه آمریکا در رابطه با ایران پرداخته است. تلاش برای وضع تحریمها، مسائل پیرامون انتخابات ۱۳۸۸ و ۱۳۹۲، مذاکرات محرمانه مسقط و ... از جمله مواردی است که وی در کتاب به بررسی آن ها پرداخته است. متن زیر ترجمه آقایان مسعودشایگان و پوریاسرهنگ پور از بخش هجدهم کتاب که تماما پیرامون ایران نگاشته شده می باشد.

پادشاه عمان استعدادی ذاتی برای انجام کارهای بزرگ دارد

ما دور میز مجلل ناهار، در کاخ سلطان عمان که توسط خود او طراحی شده بود نشستیم. کاخ سلطان در مسقط، نزدیک به راس شبه جزیره ی عربستان واقع شده است. سلطان قابوس لباسی بلند و گشاد پوشیده بود، خنجر ی تشریفاتی بر روی کمر بند خود و عمامه ای رنگین بر سر خود داشته و در حالی که لبخند بر لبانش بود بالا را نگاه می کرد. بخشی از بالکن بالای سر ما با تصویری از ارکستر پادشاهی عمان پوشانده شده بود. این خصوصیات، ویژگی های رهبری باهوش و مهربان است که برای رابطه ی خود با آمریکا ارزش قائل بوده و قدرت مطلق خود در چهار دهه ی اخیر را یک سره برای مدرن سازی کشور عمان به کار برده است.

آنچه که سلطان در این جلسه به من گفت در امتیاز خود جلسه بود. ۲۱ ژانویه ۲۰۱۱ بود و تنها چند روز تا تغییر ژئوپولیتیک منطقه ی خاور میانه توسط بهار عربی باقی مانده بود. من از یمن، همسایه ی آشفته ی عمان به این کشور آمده بودم و قصد داشتم پس از آن به کنفرانس منطقه ای قطر رفته و به سران عرب هشدار دهم که اگر دست به تغییرات اقتصادی و سیاسی زنند در باتلاق فرو خواهند رفت. اما سلطان آن روز بر روی موضوع ایران تمرکز کرده بود. بن بست ناشی از برنامه ی غیرمشروع هسته ای ایران در حال پیچیده تر شدن بود و به تهدیدی فوری برای امنیت منطقه ای و جهانی تبدیل شده بود.

از سال ۲۰۰۹ دولت او با استراتژی دو مسیره یعنی فشار همراه با مذاکره را در قبال ایران برگزیده اما مذاکرات ایران و ۵+۱ به هیچ نتیجه ای نرسیده بود. احتمال درگیری نظامی که احتمالاً شامل حمله ی اسرائیل به تاسیسات اتمی ایران هم می شد (مانند آنچه در سال ۲۰۰۷ با سوریه و نیز در ۱۹۸۱ با عراق انجام داده بود) در حال افزایش بود.

سلطان به ما گفت که "من می توانم کمک کنم". او یکی از معدود رهبرانی است که از سوی همه (کشورها) به عنوان میانجی صادق و درستکار مورد قبول است و روابط نزدیکی با واشنگتن، کشورهای خلیج و تهران دارد. او پیشنهاد داد گفت و گوهای مستقیم و محرمانه ای میان آمریکا و ایران برای حل موضوع هسته ای به میزبانی این کشور برگزار شود. تلاشهای پیش از این برای به تفاهم رسیدن با رژیم لفاظی ایران شکست خورده بود اما سلطان گمان می کرد که ممکن است او شانس این را داشته باشد تا توافق و خروج از این بن بست را تسهیل کند.

لزوم محرمانه بودن این گفت و گوها به این دلیل بود که تندروهای دو طرف نتوانند پیش از رسیدن به توافق جلوی آن را بگیرند. من به پیگیری این پیشنهاد مشتاق بودم؟ از یک سو هیچ دلیلی وجود نداشت که بتوان با آن به ایرانیان اعتماد کرد و همه استدلال می کردند که ایران از هر فرصتی برای تاخیر (در تحریم و فشار) و پرت کردن حواس دیگران (از برنامه اتمی خود) استفاده می کند. مذاکرات جدید می توانست باعث شود که ایران برای نزدیک تر شدن به هدف خود یعنی بمب هسته ای (که اسرائیل، همسایگان ایران و جهان را تهدید می کند) زمان بخرد. هر مشوقی که ما به عنوان بخشی از این مذاکرات به ایران پیشنهاد می دادیم می توانست تلاشهای چند ساله برای ساختن اجماع جهانی به منظور فشار بر رژیم تهران و تحریم های سخت را به عقب بازگرداند. از سوی دیگر اما پیشنهاد سلطان بهترین شانس برای جلوگیری از درگیری و یا مسلح شدن ایران به سلاح هسته ای بود. شکست ما در حل دیپلماتیک موضوع می توانست اتحاد جهانی را که برای وضع و اجرای تحریم ها علیه ایران ساخته بودیم از بین ببرد. با توجه به تمام اتفاقاتی که تاکنون افتاده است باور آن سخت است که ایران یکی از متحدان آمریکا در جنگ سرد بود. شاه ایران پادشاهی خود را مرهون کودتای سال ۱۹۵۳ علیه دولتی بود که به صورت دموکراتیک انتخاب شده و گمان می رفت که با کمونیسم سمپاتی دارد. کودتایی که توسط دولت آیزنهاور پشتیبانی شد. این کودتا، بخشی از جنگ سرد بود که بسیاری از ایرانیان هم چنان (نقش) آمریکا (در آن) را فراموش نکرده اند.

دولت ما بیش از بیست و پنج سال از روابطی بسیار نزدیک با ایران بهره می برد تا این که پادشاه ایران توسط انقلابی مردمی سرنگون شد. بنیادگرایان شیعه که توسط آیت الله روح الله خمینی رهبری می شدند بلافاصله قدرت را در دست گرفتند و اسلام تئوکراتیک خود را بر مردم تحمیل کردند. حاکمان جدید ایران به شدت با آمریکا مخالف بودند و ما را شیطان بزرگ می نامید. نوامبر ۱۹۷۹ تندروهای ایران به سفارت آمریکا در ایران حمله کرده، آن را تصرف کردند و ۵۲ آمریکایی را ۴۴۴ روز گروگان گرفتند. این حادثه نقض فاحش قوانین بین المللی و نیز تجربه ای وحشتناک برای کشور ما بود. به یاد می آورم که اخبار شبانگاهی هر شب تعداد روزهای سپری شده از گروگانگیری را به نمایش می گذاشت. اتفاقی که به بحران تبدیل شده بود و هیچ نشانه ای از خاتمه آن وجود نداشت. ماجرا وقتی تاسف بار تر شد که عملیات آزادسازی گروگانها توسط ارتش آمریکا با سقوط هلیکوپتر و هواپیمای انتقال دهنده در بیابان و کشته شدن ۸ خدمه آن خاتمه یافت.

ادعای آمریکا پیرامون انقلاب ایران و سپاه پاسداران

کلینتون ادعا می کند که پس از وقوع انقلاب اسلامی ایران، این کشور به سمت حمایت از تروریسم دولتی می رود و در این راه از سپاه پاسداران و حزب الله لبنان استفاده می کند. انفجار الخبر یکی از وقایعی است که وی در خاطرات خود به آن اشاره می کند. ۲۵ ژوئن ۱۹۹۶ به پایگاه الخبر در شرق عربستان حمله شده و در نتیجه این حمله ۱۹ نظامی آمریکایی کشته و ۴۰۰ تن دیگر مجروح می شوند. عربستان تا دو سال از انتقال شواهد پیرامون این واقعه به آمریکا، خودداری می کن اما سرانجام مدارکی را به آمریکا تحویل می دهد که در آنها ادعای دست داشتن سپاه پاسداران ایران مطرح شده بود. سال ۲۰۱۰ بخشی از اسناد بسیار محرمانه دولت کلینتون انتشار می یابد. این اسناد نشان می دهد که کلینتون در تابستان ۱۹۹۹ طی پیامی کتبی به محمد خاتمی همتای ایرانی خود سپاه پاسداران ایران را مسئول انفجارهای الخبر در عربستان سعودی دانسته و خواستار استرداد متهمین این حادثه بوده است. بر اساس مدارک آرشیو امنیت ملی بیلب کلینتون پس از "قطعی شدن" مسئولیت ایران در اندیشه حمله تلافی جویانه به این کشور بوده، اما چون به تازگی محمد خاتمی بعنوان یک چهره اصلاح طلب به قدرت رسیده بوده، از این اقدام صرف نظر می کند و در عوض پیامی از طریق سلطان نشین عمان به او ارسال می کند.

انقلاب ایران منجر به چند دهه تروریست دولتی شد. سپاه پاسداران اسلامی و حزب الله که بازوی نیابتی ایران است حملات مختلفی را در خاورمیانه و جهان انجام داده اند. از جمله جنایات آن ها انفجار سفارت آمریکا در بیروت که در آوریل ۱۹۸۳ اتفاق افتاد و ۶۳ نفر که ۱۷ نفرشان آمریکایی بودند کشته شدند، حمله به سر باز خانه دریایی آمریکا در اکتبر ۱۹۸۳ که ۲۴۱ آمریکایی در آن کشته شدند و نیز بمب گذاری برج الخبر در عربستان که ۱۷ پرسنل نیروی هوایی را کشت و هزاران نفر را مجروح کرده می شود.

ایران هم چنین یهودیان و اسرائیلی ها را نیز مورد هدف قرار داده است. انفجار مرکز فرهنگی اسرائیل در بوینس آیرس آرژانتین که سال ۱۹۹۴ اتفاق افتاد و ۸۵ نفر را کشت و هزاران نفر را زخمی کرد از این نوع حملات است. وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا متدوما ایران را فعال ترین حامی تروریست دولتی دانسته و مستنداً ارتباط این کشور با انفجارها، آدم ربایی ها، هواپیما ربایی ها و انواع دیگری از تروریسم را نشان داده است. راکت های ایران، سلاح های خود کار و خمپاره های این کشور برای کشتن سر بازان آمریکایی، شرکای آمریکا و نیز شهروندان، در عراق و افغانستان استفاده می شد.

با توجه به این سابقه، چشم انداز ایران مجهز به سلاح هسته ای تهدید امنیتی جدی برای اسرائیل، همسایگان ایران در خلیج، و با توسعه قابلیت هسته ای، برای جهان محسوب می شود. این

دلیل، علت تصویب شش قطعنامه توسط شورای امنیت از سال ۲۰۰۶ بود که از ایران می خواست برنامه اتمی نظامی خود را متوقف و به معاهده ی منع گسترش هسته ای عمل کند. ایران مانند بیش از ۱۸۰ کشور دیگر این معاهده را امضا کرده است. معاهده ای که حق استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای را به کشور های می دهد و بایستی در عوض دارندگان سلاح هسته ای به سمت خلع سلاح بروند و کشور های فاقد هسته ای نیز به سمت دستیابی به این سلاح نروند. اجازه به ایران برای دستیابی به سلاح اتمی می توانست ابتدا در خاورمیانه و توسط کشورهای سنی رقیب ایران و پس از آن در تمام جهان، سیلی از کشورها را به این سمت ببرد. ما می دانستیم که ایران علی رغم فشار و محکومیت جامعه جهانی، سالها برای توسعه ی فناوری ها و مواد مورد نیاز بمب اتم تلاش کرده است. اوایل سال ۲۰۰۳ این کشور تقریباً ۱۰۰ سانتریفیوژ برای غنی سازی اورانیوم (یکی از راههای مورد نیاز برای ساخت سوخت بمب اتم که دیگر راه آن پلوتونیم بود) در اختیار داشت. سانتریفیوژها با سرعت بسیار زیادی می چرخند و اورانیوم را تا درجه ی بالایی که برای ساخت بمب نیاز است غنی سازی می کنند. این فرآیند (ساخت سوخت مورد نیاز بمب) فرآیندی مشکل و دقیق است که نیازمند هزاران سانتریفیوژ است. طی شش سال پس از آن، در سایه ی انشقاق در جامعه جهانی و نیز خودداری ایران از دادن اطلاعات و اجازه ی دسترسی به آژانس، این کشور مداماً برنامه ی خود را توسعه داد. هنگامی که اوپا با به ریاست جمهوری رسید ایران تقریباً ۵ هزار سانتریفیوژ داشت. علی رغم ادعای رهبر ایران مبنی بر این که هدف ایران از برنامه هسته ای اهداف صلح آمیز علمی، پزشکی و نیز تجاری است، دانشمندان این کشور، در مکان هایی که در اعماق کوه ها ساخته شده بود اورانیوم را در درجه ها و اندازه های مختلف، به طور محرمانه غنی سازی می کردند. امری که هر آدم معقولی را به انگیزه های این کشور مشکوک می کرد.

برای مدت کوتاهی در اواخر دهه ۱۹۹۰ این امید وجود داشت که ایران مسیر دیگری را برگزیند. سال ۱۹۹۷ فردی نسبتاً میانه رو به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد. محمد خاتمی کسی بود که در مصاحبه ی تلویزیونی با رسانه ای آمریکایی گفت می خواهد دیوار بی اعتمادی میان ایران و آمریکا را فروبریزد. دولت آمریکا پس از حادثه ی الخبر ملاحظات قابل درکی داشت اما با این حال بیل کلینتون محتاطانه، گام های متقابلی (در برابر ایران) برداشت. می توان به اشاره ی کلینتون به ایران در پیام ویدئویی عید فطر اشاره کرد: "امیدوارم به زودی در حالی که یک بار دیگر روابط خوبی با ایران داریم این روز (عید) را ببینیم." دولت کلینتون برای شروع گفت و گو با ایران پالس های دیپلماتیک متعددی برای این کشور ارسال کرد. از جمله آن ها می توان به نامه ای اشاره کرد که توسط دوست مشترک ما یعنی عمان ارسال شد. وزیر خارجه وقت آمریکا آبرایت با عذرخواهی رسمی از نقش آمریکا در کودتای ۱۹۵۳ و برداشتن تحریم هایی مشخص شاخه زیتون هایی علنی تر برای ایران فرستاد. اما ایران هیچ گاه این مسیر را تماماً ادامه نداد و بخشی از این مساله هم به خاطر

جلوگیری تندرها از اقدام توسط خاتمی بود. حملات ۱۱ سپتامبر آمریکا و امیدهای بوجود آمده پس از آن برای همکاری ایران با آمریکا در افغانستان که دارای مرز گسترده‌ای با ایران است می‌توانست خاتمی را در پیش برد همکاری یاری کند اما سخنرانی ۲۰۰۲ بوش که در آن ایران، عراق و کره شمالی را محورهای شرارت خواند هرگونه امید به گفت و گو دو کشور در آن زمان راز میان برد.

گفت و گو به جای بی‌اعتنایی

پیش از روی کار آمدن دولت محمود احمدی نژاد و در دولت خاتمی، مذاکراتی پیرامون برنامه هسته‌ای، بین ایران و سه کشور اروپایی فرانسه، آلمان و انگلیس در حال انجام بود. این مذاکرات از سال ۸۲ آغاز شد و تاروی کار آمدن دولت نهم ادامه داشت. حسن روحانی که رئیس تیم مذاکره کننده ایران بود بعدها در کتاب خاطرات خود ضمن انتشار نامه خود به البرادعی، به زیاده خواهی‌های سه کشور نسبت به ایران اعتراض کرده و هم چنین بیان می‌کند که با دستور رهبر انقلاب تعلیق داوطلبانه ایران نیز در همین زمان شکسته می‌شود. در این دو سال آمریکا به مذاکره با ایران نپیوسته و راهبردی جنگ طلبانه در برابر این کشور را در پیش می‌گیرد. با این حال هنگامی که هیلاری کلینتون به وزارت خارجه منصوب می‌شود ضمن اعتراض تلویحی نسبت به دوره بوش اولین و مهم ترین کار خود در زمینه هسته‌ای را توجه به دیپلماسی و نیز چانه زنی برای توقف برنامه هسته‌ای نظامی ادعایی ایران اعلام می‌کند.

آن زمان اروپا گفت و گو با ایران در زمینه هسته‌ای را رهبری می‌کرد اما این گفت و گوها پس از جایگزینی احمدی نژاد (انکار کننده هولوکاست و کسی که مدام نسبت به غرب بدگویی می‌کرد و اسرائیل را تهدید به از میان بردن می‌کرد) به جای خاتمی در سال ۲۰۰۵ متوقف شد. من در مدت زمانی که نماینده‌ی نیویورک بودم طرفدار فشار بر ایران و بازوهای نیابتی‌اش بودم. هم چنین به وضع تحریم‌ها علیه ایران و نیز تروریست شناختن سپاه پاسداران به رای دادم. همان طور که بارها گفته‌ام مانمی‌توانیم، ما نباید به ایران اجازه دهیم که بمب اتمی بسازد و یا به آن دست پیدا کند. بدون اجماع گسترده جهانی، تحریم‌های یک جانبه آمریکا تنها می‌توانست به میزان کمی از رفتار ایران جلوگیری کند. در یکی از شماره‌های سال ۲۰۰۷ نشریه‌ی فارن افرز نوشتیم: "دولت بوش از گفت و گو با ایران بر سر برنامه هسته‌ای این کشور امتناع کرد و از این طریق ترجیح داد به جای تغییر رفتار نادرست ایران آن را نادیده بگیرد." هم چنین نوشتیم که: "اگر ایران به تعهدات خود عمل نکنند آن گاه جامعه بین‌المللی باید همه گزینه‌هایش را روی میز نگاه دارد." با مشخص نکردن دقیق گزینه‌ها، یکی از آن‌ها می‌توانست حمله‌ی نظامی خوانده شود اما من تاکید کردم که اولین انتخاب دیپلماسی است.

با این همه اگر آمریکا در اوج جنگ سرد و در حالی که هزاران موشک شوروری شهرهای ما را نشانه گرفته بود توانست با این کشور مذاکره کند ما نیز نباید از مذاکره با دیگر دشمنان، مانند ایران در شرایط مناسب بترسیم. این مساله نکته ای ظریف برای توازن قوا (افزایش احتمال حمله ی نظامی در حالی که مشغول دیپلماسی هستیم) و در عین حال کاری سخت است. سیاست خارجی تاثیر گذار همیشه چماق و هویج را با هم استفاده کرده است و ایجاد توازن میان این دو بیش تر از آن که یک علم باشد هنر است. در گرما گرم مرحله ی مقدماتی انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸ من در مناظره ای به سخنان اواما که گفته بود "تمایل دارد بدون هیچ پیش شرطی با رهبران ایران، سوریه، ونزوئلا، کوبا و کره شمالی در سال اول ریاست جمهوری خود دیدار کند" خرده گرفتم. من به او گفتم با این کشورها مذاکره کند اما به آنها قول ملاقات عالی رتبه ی این چینی ندهد مگر این که ما نیز در عوض چیزی از آنها بگیریم. در مقابل، ستاد انتخاباتی وی مرا به ادامه ی روند بوش و امتناع از گفت و گو با دشمنان متهم کرد. من هم چنین زمانی که به رهبران ایران هشدار دادم در صورتی که به اسرائیل جلوی چشمان من حمله ی هسته ای کنند ایالات متحده تلافی می کند و ما می توانیم آنها را به کلی محو کنیم باعث ایجاد دردسری دیگر در آوریل ۲۰۰۸ شدم. این سخنان توجه تهران را جلب کرد و ایران اعتراض رسمی اش را تقدیم سازمان ملل کرد. هنگامی که اواما از من خواست تا به عنوان وزیر مشغول به کار شوم، گفت و گوهای خود برای یافتن راهی تاثیر گذارتر نسبت به ایران را شروع کردم. گرچه هدف ما درست و بی پرده (جلوگیری ایران از دست یابی به سلاح) بود اما راه رسیدن به آن مساله ی دیگری بود. اوایل سال ۲۰۰۹ مشخص شد که (تاثیر) ایران در منطقه ی خاورمیانه در حال رشد است. مداخله آمریکا باعث شده بود که دشمن درجه یک ایران یعنی صدام از میان برود و در عوض دولتی شیعه بر سر کار بیاید که به خواست ایران نزدیک تر بود. قدرت و پرستیژ آمریکا در منطقه پایین بود. نبرد حزب الله با اسرائیل بن بستی خونین در لبنان (سال ۲۰۰۶) به وجود آورده بود و حماس نیز پس از دو هفته مداخله ی اسرائیل در سال ۲۰۰۹، قاطعانه کنترل غزه را در دست داشت. پادشاهی های خلیج، همراه با هراس در حال نظاره ی گسترش نفوذ ایران در منطقه، توسعه نیروی نظامی این کشور و نیز تهدیدهایش برای تسلط بر منطقه ی استراتژیک تنگه ی هرمز بودند.

در داخل رژیم (دولت) مستحکم و غیر قابل تغییر بود و از افزایش قیمت نفت بهره می برد. رئیس جمهور احمدی نژاد مانند طاووسی جنگجو در صحنه ی جهانی قدم می زد. اما قدرت اصلی در دست رهبر عالی ایران آیت الله خامنه ای بود که سال ۱۹۸۹ جانشین خمینی شد و نفرتش از آمریکا را هیچ گاه مخفی نکرد. سازمان تندروی سپاه پاسداران با ابزارهایی چون هلدینگ های بزرگ اقتصادی این چنین قدرت متراکم و بزرگی را در ایران بوجود آورده است، به گونه ای که این کشور در

حال حرکت به سمت دیکتاتوری نظامی با پوشش رهبری مذهبی است. اشاره به آن نکته در سفر به خلیج باعث ایجاد مشکلاتی شد. در حالی که با این چشم انداز دشوار روبه رو بودیم همراه با رئیس جمهور هم چنان بر پیگیری دوروش فشار و مذاکره در برابر رهبران ایران با قرار دادن یک گزینه‌ی شفاف (پیش روی آن‌ها) تاکید می کردیم؛ اگر آنها به تعهدات خود نسبت به معاهده (منع گسترش سلاح های هسته ای) عمل کنند و نگرانی های جامعه بین المللی را رفع کنند آن گاه می توانند از منافع بهبود رابطه با جهان سود ببرند. اگر از این کار امتناع کنند آنگاه با انزوای بیش تر، و یا حتی عواقب دردناک تری مواجه خواهند شد. یکی از اولین کارهای او با ما ارسال دو نامه محرمانه به آیت الله خامنه ای و پیشنهاد گشایش دیپلماتیک جدیدی به وی بود. او هم چنین پیامی ویدئویی برای مردم ایران فرستاد. مانند تلاش های یک دهه پیش شوهرم این پالس های دیپلماتیک با دیواری سنگی در تهران مواجه شد. هیچ کدام از مادر این خیال به سر نمی بردیم که ایران به دلیل این که او با ما می خواهد با این کشور گفت و گو کند به سادگی رفتار خود را تغییر می دهد، اما عقیده داشتیم که این رفتار (تلاش برای گشایش دیپلماتیک) در صورتی که ایران آن را پس بزند می تواند دست ما را در سخت تر کردن تحریم ها بازتر کند. جهان باید می دید که ایران سرسختی می کند و این مساله، تمایل آنها برای افزایش فشار بر ایران را افزایش می داد.

اولین زمینه‌ی احتمالی مشترک برای همکاری، افغانستان بود. به هر حال در سال ۲۰۰۱ در روزهای آغازین جنگ گفت و گوهایی پیرامون بایبات سازی کشور و نیز ریشه کن کردن تجارت مواد مخدر وجود داشت. از آن زمان تا کنون ایران در افغانستان نقش سازنده ای نداشته است. سازمان ملل تصمیم داشت اواخر مارس ۲۰۰۹ کنفرانس بزرگ بین المللی افغانستان را در لاهه برگزار کند و من باید تصمیم می گرفتم که آیا از تصمیم سازمان ملل برای دعوت ایران پشتیبانی کنم یا خیر. پس از مشورت با هم پیمانان ناتو من، آن کنفرانس را اجلاسی بزرگ با حضور همه ی طرفهای دارای منافع و ریسک در افغانستان دانستم و همین توضیح راه را برای ایران گشود. اگر آن ها حضور پیدامی کردند، اولین رویارویی مستقیم ما اتفاق می افتاد. ایران سرانجام در سطح معاون وزیر خارجه در لاهه حضور یافت و سخنرانی وی دارای برخی ایده های مثبت هم بود. من مستقیماً با نماینده ی ایران صحبت نکردم اما جک سالیوان را برای مذاکره به منظور افزایش همکاری های مستقیم پیرامون افغانستان نزد او فرستادم. جک، هم چنین نامه ای به او داد که درخواست آزادسازی سه زندانی در آن مطرح شده بود. رابرت لوینسون مامور سابق اف بی آی، یک فرد تحصیل کرده به نام اشامونی و یک روزنامه نگار آمریکایی (دارای نژاد ایرانی-ژاپنی) به نام رکسانا صابری. ژانویه ۲۰۰۹، تنها چند روز پس از این که وزیر خارجه شدم رکسانا صابری در تهران دستگیر شد و به جاسوسی متهم گشت. پس از اعتصاب غذای وی و نیز فشارهایی که آمریکا و دیگر کشورها آوردند رکسانا در ماه می آزاد شد. او بلافاصله پس از آزادی نزد من آمد و روند سخت بازجویی خود را توضیح داد. لوینسون کماکان نگاه

داشته شده است. اشامومنی که آزاد اما ممنوع الخروج بود سرانجام در آگوست ۲۰۰۹ اجازه یافت که به آمریکا بازگردد.

در همان کنفرانس ریچارد هالبروک مکالمه ای کوتاه با دیپلمات ایرانی داشت. گرچه دیپلمات ایرانی بعدها این مساله را تکذیب کرد.

انتخابات پر تنش ۸۸

پس از برگزاری انتخابات سال ۱۳۸۸ ایران، اعتراضات دنباله دار دو نفر از کاندیداهای شکست خورده موجب شورش و هرج و مرج در کشور شد. کیلینتون این اعتراضات را، شورش طالبان دموکراسی علیه حکومتی می داند که دموکراسی را برای مردم خود فراهم نکرده است. دولت آمریکا پس از این اعتراضات تلویحا و نیز صریحا حمایت خود از آن را اعلام کرده و همان طور که وزیر خارجه سابق آمریکا در این خاطرات بیان می کند دستور به تاخیر در تعطیلی شبکه اجتماعی توئیتر می دهد. پس از این تحولات، کشف و افشای تاسیسات فردو توسط آمریکا موضع سخت روسیه نسبت به تحریم ایران را نرم کرده و لاوروف در کنفرانسی خبری از لزوم تحریم های شدیدتر بر ایران سخن می گوید. در این میان کشور چین همواره با احتیاط در مسیر تحریم ایران قدم برداشته تا هم رضایت ایران و هم رضایت آمریکا را تا حدودی جلب نماید.

نیمه دوم سال ۲۰۰۹ تحولات غیر قابل انتظاری رخ داد که فضای بین المللی پیرامون ایران را کاملا دگرگون کرد. اولین رخداد انتخابات ژوئن ایران بود. احمدی نژاد به عنوان پیروز انتخابات اعلام شد. انتخاباتی که طبق همه ی محاسبات و گزارش ها اگر نگوییم کاملا متقلبانانه، کاملا خدشه دار انجام شد. جمعیت زیادی در خیابان های تهران و نیز کل کشور برای اعتراض به انتخابات جمع شدند. لحظات حیرت آوری بود. طبقه ی متوسط ایران به دنبال دموکراسی ای بودند که پس از انقلاب ۱۹۷۹ به آنها وعده داده شده بود، اما هیچ گاه اجرایی نشد. معترضان قدرتمند شده و به نام جنبش سبز شناخته شدند. در نمایشی بی سابقه از مخالفت، میلیون ها معترض به خیابان ریخته و حتی برخی شعار سقوط رژیم را سر می دادند. نیروهای امنیتی با خشونت خونی پاسخ آنها را دادند. پاسخ تظاهرات سکوت معترضان دسنگیری های گسترده و حمله با باتوم بود. مخالفان سیاسی دستگیر و مورد بد رفتاری قرار می گرفتند. هم چنین تعدادی از مردم کشته شدند. مردم سراسر جهان با دیدن ویدئویی از کشته شدن یک دختر جوان در خیابان جا خوردند. خشونت ها شوکه کننده بود اما رژیم به سرکوب خود در یک رکورد بی سابقه از نقض حقوق بشر ادامه می داد. در دولت او باما برسر این بحث می کردیم که چگونه به این تحولات پاسخ دهیم. من اعلام کردم ما تحولات ایران را

پیگیری می‌کنیم و مانند بقیه‌ی جهان منتظر می‌مانیم و تماشا می‌کنیم که مردم ایران چه تصمیمی خواهند گرفت. در حالی که تظاهرات به شدت در حال گسترش بود هنوز مجازات‌های سنگین علیه مردم اعمال نمی‌شد. من اعلام کردم که امیدوارم نتیجه‌ی این تظاهرات، احترام به اراده و خواسته‌ی واقعی ملت باشد. رابطان مادر ایران از ما می‌خواستند تا حد ممکن ساکت باشیم. آنها نگران این بودند که اگر آمریکا آشکارا از تظاهرکنندگان حمایت کند و یا آشکارا خود را درگیر این ماجرا کند، به رژیم اجازه می‌دهد که این اعتراضات را یک توطئه‌ی خارجی بنامد. بسیاری از تحلیلگران اطلاعاتی و متخصصان ایران این مساله را قبول داشتند. با این حال هنوز وسوسه‌های قوی وجود داشت که استقامت کنیم و حمایت خود از مردم ایران و مخالفت با روش‌های سخت‌گیرانه‌ی رژیم را اعلام کنیم.

به نظر می‌رسید این راه شیوه‌ای مناسب و متناسب با ارزش‌های دموکراتیک آمریکا باشد. اواما پس از شنیدن همه دلایل بابتی میلی اعلام کرد که آمریکا بدون این که خود را در میانه‌ی این بحران بیفکند باید نقش مشوق برای مردم داشته باشد. این تاکتیک، تاکتیکی دشوار بود و با آنچه برخی تحلیلگران توصیه می‌کردند تشابهی نداشت چرا که در آن زمان اواما بیش از آن که بخواهد در مقابل رژیم بایستد می‌خواست با آن مذاکره کند. این کار، تنها انجام آن کاری بود که مادر مورد تظاهرات و دموکراسی درست می‌دانستیم نه بیش تر. در پشت صحنه همکاران من در وزارت خارجه پیوسته با فعالان در ایران رابطه داشتند و با مداخله‌ای فوری توییت‌ها را از تعطیل شدن برای تغییرات منع کردند. تعطیلی که باعث می‌شد معترضان از ابزارهای کلیدی برای ارتباط محروم شوند. وقتی به گذشته نگاه می‌کنم مطمئن نیستم که سیاست خویشتن دارانه ما (و عدم دخالت بیش تر) گزینه‌ای درست بوده است. این سیاست مانع از آن نشد که رژیم ظالمانه جنبش سبز را در هم نکوبد. مساله‌ای که دیدن آن زجر آور بود. احتمالاً پیام‌های شدیدتر از سوی آمریکا باعث نمی‌شد عواقب قضیه تفاوت کند و شاید به آنها سرعت نیز می‌بخشید. من تاسف می‌خورم که چرا محکم تر سخن نگفتم و دیگران را نیز به این امر ترغیب نکردم. پس از برخورد‌های رخ داده در ایران مقرر کردم تا تلاش‌ها در جهت فراهم کردن امکانات و فناوری برای فعالان دموکراسی به منظور رهایی از سانسور و سرکوب حکومت افزایش یابد. در طول سالهای کوتاه پس از آن دهها میلیون دلار در این راه سرمایه‌گذاری کردیم و صدها نفر از فعالان در سراسر جهان را آموزش دادیم.

ماه سپتامبر حادثه‌ای شگفت آور سر زد. بیش از یک سال سرویس‌های اطلاعاتی غربی مکانی در کوه‌های قم را زیر نظر داشتند که به عقیده آنها تاسیساتی مخفی برای غنی‌سازی بود. پس از افتضاح اطلاعاتی که در زمینه سلاح‌های کشتار جمعی عراق توسط سرویس‌های اطلاعاتی صورت گرفته بود قابل درک بود که در این مورد احتیاط آمیز عمل کنند اما این روند، بسیار دردسر ساز بود. تنها چند ماه به تکمیل این مکان باقی مانده بود و اگر ایران آن را به پایان می‌رساند به دلیل

موقعیت مکانی خاص آن قابلیت ایران بری ساخت بمب را افزایش می داد. وقتی ایرانی ها مطلع شدند که از فریب کاری آنها خبر داریم برای عمومی کردن این تاسیسات دست پیش را گرفتند. ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۹ در نامه ای محرمانه به آژانس اعلام کردند پروژه ای آزمایشگاهی در نزدیکی قم (که پیش از آن زمان هرگز اشاره ای به این مکان نشده بود) وجود دارد. ما تصمیم گرفتیم که حقیقت را آن گونه که می خواستیم فاش کنیم.

آن هفته رهبران جهان برای نشست عمومی سازمان ملل در نیویورک جمع می شدند. ما می دانستیم فاش کردن این راز می تواند بلوایی ایجاد کند و امید داشتیم که با استفاده از آن بهره ی خود را ببریم. او باما رئیس نشست شورای امنیت پیرامون امنیت هسته ای و شش کشور در آستانه دور جدیدی از مذاکرات هسته ای با ایران بودند.

ما باید با دقت این مساله را با هم پیمان های فرانسوی و انگلیسی خود مطرح می کردیم تا بتوانیم دست بالا را در برابر ایران داشته باشیم و مخصوصا چین و روسیه را برای باور این موضوع آماده کنیم. اگر این کار با مهارت انجام می شد می توانستیم کفه ی ترازوی دیپلماتیک را علیه ایران به حرکت در بیاوریم و هم چنین ما را برای وضع تحریم های سخت تریاری می کرد.

در محل اقامت او باما در هتل والدورف-آستوریا جمع شده بودیم تا در این باره طرحی بریزیم. یکی از گزینه ها این بود که او باما اطلاعات مربوط به تاسیسات قم را در شورای امنیت سازمان ملل بگوید. این گزینه ذهن ها را به گذشته می برد و دو موضوع تقابل ادلی استیونسون سفیر امریکا در سازمان ملل و همتای روسی اش در بحران موشکی کوبا و نیز نطق بدنام کالین پاول در باره سلاح های کشتار جمعی عراق می انداخت. ما نمی خواستیم هیچ یک از این دو تکرار شوند. ما هم چنین می خواستیم که با هم پیمانان خود کاملاً هماهنگ باشیم و آژانس، چین و روسیه را نیز پیش از افشای تاسیسات از این موضوع آگاه سازیم. بنابراین مسیری جز شورای امنیت سازمان ملل را در پیش گرفتیم. بعد از ظهر ۲۳ سپتامبر جیم جونز مشاور امنیت ملی او باما و من در هتل والدورف مدودوف رئیس جمهور روسیه، لاوروف وزیر خارجه و سرگی پریخودکو مشاور امنیت ملی وی را ملاقات کرده و شواهد پیرامون تاسیسات قم را به آنها ارائه کردیم. در اولین ملاقاتی که دو رئیس جمهور در لندن با هم داشتند مدودوف تصدیق کرده بود که روسیه برنامه هسته ای ایران را دست کم گرفته بود اما با این حال اطلاعات جدید رئیس جمهور راشو که کرد. در چهار سالی که وزیر خارجه بودم فقط یک بار دیدم که لاوروف پولادین این چنین سراسیمه و دچار لکنت زبان شود. پس از آن لاوروف رسانه ها را با گفتن جملاتی پیرامون تحریم های سخت تر علیه ایران (که پیش از آن وی هرگز نشنیده شده بود) شگفت زده کرد. او گفت: تحریم ها به ندرت منجر به نتایج سازنده می شوند اما در برخی موارد اجتناب ناپذیر هستند. خبرنگاران هیات کاخ سفید را در مورد این که چرا این تغییر شگفت در لحن روسیه افتاده است سوال باران کردند اما ما هنوز آماده افشای تاسیسات قم نبودیم. مقرر شد که دو

روز بعد و در گردهمایی جی ۲۰ در پترزبورگ جایی که بسیاری از رهبران جهان از نیویورک به آنجا سفر خواهند کرد خبر اعلام شود.

هنگامی که موعد فرارسید رئیس جمهور اوپاما در حالی که در کنار نیکولا سارکوزی رئیس جمهور فرانسه و گوردن براون نخست وزیر انگلیس قرار داشت گفت: اندازه و پیکربندی این تاسیسات با یک برنامه‌ی صلح آمیز متناسب نمی باشد. ایران قواعدی که همه کشورها باید رعایت کنند را شکسته است. حوادث به سرعت در حال گذار بودند. نمایندگان شش کشور با هیات ایرانی در ژنو ملاقات کردند. من برنز را برای نمایندگی آمریکا و ملاقات خصوصی با هیات ایرانی به آنجا فرستادم. ایران تحت فشار جهانی پذیرفت تا بازرس‌های آژانس از تاسیسات محرمانه نزدیک قم بازدید کنند. مبحث دیگر مورد مذاکره در ژنو راکتور تهران بود که در دهه ۱۹۶۰ از طرف آمریکا برای تولید ایزوتوپ‌های پزشکی به منظور تشخیص و درمان بیماری‌ها به ایران داده شده بود. زمستان ۲۰۰۹ ایران اعلام کرد که میله‌های سوختی مورد نیاز راکتور برای تهیه ایزوتوپ در حال اتمام است. ایران علی‌رغم انجام غنی‌سازی در سطح پایین، غنی‌سازی سطح بالای مورد نیاز برای میله‌های سوختی را در اختیار نداشت و از آژانس خواست تا به منظور تهیه آن از بازارهای جهانی به این کشور کمک کند. این درخواست توجه متخصص هسته‌ای آمریکا اینهورن را به خود جلب کرد. او همان زمان تلاش برای رسیدن به برنامه‌ای سازنده برای حل چندین مشکل با ایران را آغاز کرده بود.

(سوال ما این بود): آیا ایران همه یا حداقل درصد زیادی از ذخایر اورانیوم خود را در برابر میله‌های سوختی مورد نیاز برای راکتور که در عین حال نمی‌توانند برای ساخت بمب مورد استفاده قرار گیرند را به خارج از کشور خواهد فرستاد؟

این کار در حالی که برنامه نظامی آنها را برای ماه‌ها و یا حتی بیش از یک سال به عقب می‌راند نیازهای قانونی و مشروع آنها را برطرف می‌کرد. اگر ایرانی‌ها این مساله را قبول می‌کردند آن‌گاه می‌توانستیم تا با هم بر روی توافقی جامع کار کنیم که در آن همه‌ی نگرانی‌ها پیرامون برنامه هسته‌ای ایران حل می‌شد.

اگر این پیشنهاد را رد می‌کردند آن‌گاه جاه طلبی‌های واقعی آن‌ها فاش می‌شد. در آگوست من ایده را با لاوروف در میان گذاشتم و استدلال کردم که انتقال اورانیوم با غنای پایین از ایران به خارج از این کشور تنش در منطقه را کاهش می‌دهد. من امیدوار بودم که اگر آمریکا و روسیه با هم برای نشان دادن اتحاد میان خود همکاری می‌کردند ایران مجبور به پاسخ (به این مساله) می‌شد. او موافقت کرد و گفت: “ما باید به طور جدی به این درخواست فکر کنیم، ما اجمالا آماده‌ایم در این مورد با شما همکاری کنیم.” اکنون در ژنو فرصت بود که این پیشنهاد را برای ایرانیان بر روی میز بگذاریم و واکنش آنها را ببینیم. هنگامی که در فرجه‌ی نهار بودند برنز به جلیلی پیشنهاد می‌دهد

مذاکرات جداگانه ای با وی داشته باشند. هنگامی که جلیلی موافقت می کند بر نرژ رئوس پیشنهاد مذکور را به وی می دهد. جلیلی می دانست که با جامعه جهانی متحد و پیشنهادی عادلانه، مستدل و غیر قابل ردی رو به روست. او گزینه ای جز قبول آن نداشت. اینهون و معاون جلیلی به طور جزئی بر روی متن مذاکره کردند. ایرانی ها با یک شرط همه آن را قبول کردند. شرط آن ها این بود که هیچ یک از پیشنهادات تا زمانی که به تهران نرفته اند و آن را با مقام ارشد خود در میان نگذاشته اند عمومی نشود. هنگامی که ماه بعد در مقر آژانس در وین مذاکره کننده ها گرد هم آمدند ایرانی ها لحن خود را تغییر داده بودند. مباحث جلیلی در تهران خوب پیش نرفته بود. تندروهای درون دولت علیه این توافق بودند.

ایرانی ها اکنون می گفتند که می خواهند مقداری کمی از اورانیوم را تحویل بدهند و هم چنین می خواهند به جای آن که آنها را به خارج از کشور بفرستند در نقطه ای دور دست در ایران ذخیره کنند که هر دو پیشنهاد غیر قابل قبول بود. این وضعیت طرح ما برای منع ایران از داشتن مقدار اورانیوم مورد نیاز برای بمب اتم را به کلی با شکست مواجه می کرد. آژانس از آنها خواست تا با توافق اصلی موافقت کنند اما موفقیت آمیز نبود. نشست وین با شکست به پایان رسید و توافق از دست رفت.

همان طور که او با ما در تبلیغات انتخاباتی خود وعده داده بود ما تلاش کردیم که با ایران مذاکره کنیم. او به این نتیجه رسید که اکنون زمان آن است که فشار را بر ایران بیش تر و گزینه های سخت تری را پیش روی رهبران ایران بگذاریم. برای رسیدن به نتایج واقعی در این مورد باید دیگر کشورهای جهان نیز به ما می پیوستند.

سوزان رایس سفیر مادر سازمان ملل جمع کردن رای برای قطعنامه ای قوی علیه ایران در شورای امنیت سازمان ملل را بسیار سخت خواند. مشابه این جمله را از وزیر خارجه چین در ژانویه ۲۰۱۰ شنیدیم که گفت: ما نباید گمان کنیم که الان زمان بحث بر سر تحریم جدید علیه ایران است. اگر بحث تحریم ها محور قرار گیرد ادامه مذاکرات برای مدتی قابل توجه سخت خواهد بود. بله، روسیه و چین موافق بودند که نباید به ایران اجازه داد بمب اتم بسازد یا در اختیار داشته باشد اما تمایل نداشتند کار زیادی برای این مساله انجام دهند. با این حال من عقیده داشتم با حمایتی که پشت سر خود داشتیم ارزشش را داشت تا تلاش کنیم بر این مخالفان پیروز شویم و تحریم های جدیدی در شورای امنیت وضع کنیم. تمام بهار ۲۰۱۰ ما به شدت مشغول جمع آوری آرا بودیم. در حالی که توجه ها به اعضای دائم شورای امنیت به دلیل حق وتویی که داشتند جلب بود ۱۰ صندلی دیگر در شورا وجود داشت که اعضای آن چرخشی بودند و برای دو سال توسط مجمع عمومی انتخاب می شدند. برای تصویب قطعنامه علاوه بر عدم وتو باید ۹ رای از این ۱۵ رای داده می شد و همین

امر کشورهای کوچکی مانند لبنان و اوگاندا که عضو غیردائم بودند را مهم می ساخت. همین مساله دلیل آن بود که من چهار سال از وقتم را صرف کشورهایمانند توگو کردم که در حالت عادی نقش زیادی در روابط بین الملل نداشتند اما می دانستم رای آنها در مواقع حیاتی مورد نیاز است.

جمع کردن ۹ رای از ۱۵ کشور سرسخت شورای امنیت نیاز به مهارت خاص خود داشت. در یکی از چندین جلسه ی استراتژیکی که من در این مدت با میلیبند وزیر خارجه انگلیس داشتیم او به نکته ای اشاره کرد که برای متقاعد کردن چین به وتو نکردن قطعنامه کافی نبود. ما برای این که کشورهایمانند نیجریه، برزیل، اوگاندا و ترکیه رای ممتنع نگرفته بودند را راضی کنیم به تکیه گاهی مطمئن نیاز داریم. او گفت: "در شمارش ما تکیه بر بعضی کشورها دارای ریسک است و این خطر وجود دارد که کشورهایمانند نیجریه، برزیل، اوگاندا و ترکیه رای ممتنع دهند." من اما شمارش خود را داشتیم و بر این عقیده بودم که اوگاندا و نیجریه را از دست نخواهیم داد. اما برزیل و ترکیه داستان دیگری داشتند. دیوید گفت این سوال هم چنان مطرح است که اگر چین رای ممتنع دهد روسیه به این قطعنامه رای می دهد (یا خیر؟). من پاسخ دادم که این کار را می کند اما به شرط ضعیف تر شدن قطعنامه.

اواسط آوریل برای دیدار با رئیس جمهور اوگاندا یوری موسونی به این کشور رفتم. احمدی نژاد فردای آن روز به منظور انجام بخشی از اقدامات طراحی شده علیه تحریم به آنجا سفر می کرد و بسیار مهم بود که ابتدا من برای اطمینان از توافق با او، آن جا باشم.

من سال ۱۹۷۷ برای اولین بار با او ملاقات کرده بودم و از آن زمان همراه با شوهرم رابطه مان را با او حفظ کرده بودیم فلذا این مساله می توانست به من کمک کند. به او گفتم که او با ما تلاش کرد تا با ایران مذاکره کند و جامعه بین المللی پیشنهادهای سازنده ای به ایران داد. ایران همه درخواست ها را رد کرد، جامعه بین المللی را تحریک کرد و به غنی سازی اورانیوم در سطوح بالا ادامه داد. من هم چنین هشدار دادم که اگر دیپلماسی شکست بخورد، نتیجه آن می تواند حمله ی نظامی باشد، مساله ای که هیچ کس نمی خواهد آن را ببیند. "ما می خواهیم با همکاری شما قدرتمند ترین پیام را به ایران بدهیم و ثابت کنیم که هم چنان ایران فرصت دارد تا رفتار خود را تغییر دهد." موسونی فرد محتاطی بود. او گفت: من دو نکته را با احمدی نژاد در میان خواهم گذاشت. اول: ما از حق همه کشورها برای دسترسی به انرژی هسته ای به منظور تامین برق و موارد دیگر پشتیبانی می کنیم و دوم: ما همگی با از دیداد سلاح های اتمی مخالفیم. این نکاتی است که من در سخنرانی خود در دست نویس ضیافت با احمدی نژاد خواهم گفت. من او را تشویق می کنم که اگر واقعا چیزی برای پنهان کردن ندارند درها را به روی بازرسی ها باز بگذارند. من بر این نکته تاکید کردم: اگر از متخصصانی که داری خواهی که گزارش های آژانس را بررسی کنند، بسیار بعید است که مشکوک نشوی. او پاسخ داد: من با تو موافقم. او گفت: "اگر ایران سلاح هسته ای داشته باشد بدین معنی است

که عربستان و مصر نیز این سلاح را می خواهند. این موضوع مستقیماً بر روی ما تأثیر خواهد گذاشت و ما این رانمی خواهیم. من گفت و گویی صریح با رئیس جمهور خواهیم داشت. "دست آخر او گاندا به وضع تحریم ها رای داد.

همان طور که میلیبند گفت رای چین یک رای کلیدی بود. اگر چین نظر خود را تغییر می داد احتمالاً بقیه ی اعضای شورا نیز به راحتی می پذیرفتند. سوزان رایش و تیم او در نیویورک در حال رایزنی با هیئت های دیگر درباره ی لحن قطعنامه بودند. چین و روسیه هم چنان تلاش داشتند تا قطعنامه ی ضعیف تری از کار در بیاید. ما پیش از این امتیازاتی داده بودیم و نمی خواستیم قطعنامه ی بی اثر دیگری تصویب شود. آوریل رئیس جمهور او با ما رهبران جهان را برای اجلاس امنیت هسته ای به واشنگتن دعوت کرد. او از این فرصت برای سخن گفتن با رئیس جمهور چین درباره ی ایران استفاده کرد.

دو رئیس جمهور در اتاق کناری سالن اصلی همایش راه می رفتند و من به سخنان آن ها گوش می دادم. چین روابط تجاری گسترده ای با تهران داشت و برای توسعه ی سریع صنعتی خود به نفت ایران وابسته بود. رئیس جمهور چین پذیرفت که ایران نایستی به سلاح اتمی دست یابد اما او با هر گونه اقدامی که به نظرش زیادی مهاجمانه به نظر می رسید مخالفت می کرد. در پایان دو رئیس جمهور توافق کردند که از اقداماتی اساسی علیه ایران پشتیبانی کنند. بدون این که مشخص کنند اقدامات اساسی دقیقاً به چه معناست. اندکی پس از آن من با صدر اعظم چین ملاقات کردم. چین هم چنان با عناصر مهم قطعنامه، مخصوصاً اقدامات معنی داری که در حوزه ی بانکی و مالی مرتبط با برنامه ی غیر مشروع ایران وجود داشت مخالفت می کرد. من به صدر اعظم گفتم: "باید بگویم در حالی که امیدها بیش تر شده بود، پاسخ چین هم چنان ضعیف تر از آن است که پس از گفت و گوهای او با ما و رئیس جمهور چین انتظار داشتیم. اگر می خواهیم ریسک درگیری در منطقه را کاهش دهیم و فرصت مناسب برای توافق سیاسی به وجود آوریم باید سریع و متحد، از طریق قطعنامه ای معنادار اقدامی انجام دهیم. فقدان اتحاد جهانی و راه حل جهانی منافع چین که به دنبال محافظت از آنها است را تضعیف می کند. منافع ی چون حفظ ثبات منطقه خاور میانه، ثبات قیمت نفت و حفاظت از بازیابی اقتصاد جهانی. ما می خواهیم اقداماتی که کنترل آنها از دست ما خارج است پیش نیاید." او تأکید کرد که بسیار ناراضی ولی همچنان خوش بین است. در آن لحظه من نیز همان حس را داشتم. ما گفت و گوهایمان با چین و روسیه را ادامه دادیم. شکاف ها در حال کم شدن بود و احساس می شد به توافقی که سخت ترین تحریم های تاریخ را وضع خواهد کرد نزدیک شده ایم.

کنفرانس بی نتیجه تهران

در حالی که آمریکا در تلاش برای راضی کردن اعضای شورای امنیت برای تصویب قطعنامه ای جدید بود سه کشور ایران، برزیل و ترکیه در تهران به توافقی سه جانبه رسیدند که طی آن ایران اورانیوم غنی شده را از ترکیه دریافت می کرد. این توافق با نارضایتی آمریکا مواجه شد. کلینتون این توافق را تلاش تهران برای تاخیر در روند تحریم ها از یک سو و از سوی دیگر تلاش ترکیه و برزیل برای اثرگذاری در امور جهانی می داند. در نهایت این توافق نامه به نتیجه نمی رسد و آمریکا نیز با راضی نمودن چین، موفق به تصویب قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت می شود.

اما ۱۷ می ۲۰۱۰ همان زمان که اهدافمان در حال تحقق بود در کنفرانسی فاتحانه در تهران روسای جمهور ایران، ترکیه و برزیل اعلام کردند که برای سوآپ اورانیوم با غنای پایین در برابر میله های سوختی مورد نیاز ایران برای راکتور تهران به توافق رسیده اند. قرارداد صوری آنها به قراردای که اکتبر گذشته ایران آن را رد کرد شباهت داشت. اما در حقیقت بسیار ناقص بود. قرارداد این نکته را در نظر نگرفته بود که ایران برای ماهها پس از قرارداد قبلی به غنی سازی اورانیوم دست زده است و انتقال همان مقدار اورانیوم ذخایری زیاد به آن کشور خواهد داد. برخلاف توافق اکتبر ایرانیان مالکیت اورانیوم فرستاده شده را در اختیار دارند و این حق را دارند که هر وقت بخواهند آن را برگردانند.

مشکل ساز ترین مساله این بود که ایران به ادعای خود در باره ی حق غنی سازی در سطوح بالاتر ادامه می داد و چیزی در این توافق نبود که نشان دهد آن را متوقف خواهد کرد و یا حداقل نشان دهد که ایران درباره ی این مساله با شش کشور و یا اژانس بحث خواهد کرد. در مدت کوتاه این توافق نامه می توانست نیاز ایران به میله های سوختی را حل کند اما برای رفع نگرانی های جهانی پیرامون برنامه ی غیر مشروع سلاح اتمی بسیار ناچیز بود. من مطمئن بودم که این کار ایرانیان برای برهم زدن تلاش های ما به منظور وضع تحریم هادر سازمان ملل است و این فرصت خوبی بود تا موفق شود.

از زمان به هم خوردن توافق اکتبر ۲۰۰۹ ترکیه و برزیل مدام برای برقراری دوباره آن سروصدا به پامی کردند. این دو کشور کشورهای غیردائم شورای امنیت بوده و اشتیاق داشتند که تاثیرگذاری خود در صحنه ی جهانی را افزایش دهند. این دو کشور بهترین مثال برای قدرت های در حال ظهوری هستند که رشد پرشتاب اقتصادی، جاه طلبی های آنها برای تاثیرگذاری در منطقه و جهان را افزایش داده است. هم چنین رهبرانی با اعتماد به نفس به نام سیلوا و اردوغان که گمان می کنند میتوانند تاریخ را آن گونه که می خواهند تغییر دهند.

به میانجی‌گری برای حل مسأله‌ی ایران چشم‌دوخته بودند و بسیار سخت بود که بتوان آنها را از این کار منصرف کرد. حتی اگر امید کمی (برای حل بحران ایران توسط آنها) و یا حتی نتایج غیر سازنده‌ای (ناشی از اقدام آنها) وجود داشت. آمریکا و دیگر اعضای دائم سازمان ملل واکنشی احتیاط‌آمیز به تلاش‌های برزیل و ترکیه نشان دادند. پیش از این، فریب‌کاری‌های زیادی از ایران دیده و اکنون نیز نگران این بودیم که ایران از حسن نیت و اهداف خوب برزیل و ترکیه برای محافظت از برنامه هسته‌ای خود و شکستن اجماع جهانی علیه این کشور بهره‌برداری کند. نگرانی ما وقتی بیش تر شد که فهمیدیم ایران قصدی برای توقف برنامه‌ی غنی‌سازی خود ندارد و اورانیوم خود را نیز در محموله‌های کوچک (و نه یک محموله‌ی بزرگ) انتقال خواهد داد.

معنی این مسأله آن بود که ایران همیشه میزان اورانیوم مورد نیاز برای ساخت بمب را در اختیار خواهد داشت. اوایل مارس ۲۰۱۰ سیلوارا در برازیلیا دیدم. من به او توضیح دادم که این قرارداد چه عواقب بدی خواهد داشت و تلاش کردم تا او را منصرف کنم، اما او قانع نشد. سیلوارا این دیدگاه من که ایران صرفاً می‌خواهد زمان بخرد را رد کرد. درهای مذاکره باز است و ما هیچ‌گاه آن را نیسته‌ایم. من این سخنان را به‌طور عمومی پس از آن دیدار گفتم. ما نمی‌خواهیم کسی حتی از فاصله‌ای دور نیز به طرف ایران برود و از او جانبداری کند. ما می‌بینیم که ایران به سمت چین و ترکیه و برزیل می‌دود و برای دور ماندن از تحریم‌های بین‌المللی به هر کسی یک چیزی می‌گوید.

اوباما پس از آن طی نامه‌ای به سیلوارا نگرانی‌های ما تأکید کرد: ایران استراتژی را دنبال می‌کند که بدون هیچ‌گونه عملی برای ساختن اعتماد و اطمینان دو طرفه تظاهر به انعطاف می‌کند. او پیامی مشابه این نامه را نیز به اردوغان نوشت. ایران با ادامه دادن غنی‌سازی اورانیوم به استدلال ما در این باره اعتبار بخشد. به نظر می‌رسید تنها هدف آن‌ها تخریب ماشین تحریم سازمان ملل بود. هنگامی که رئیس‌جمهور برزیل مشغول بازدید از ایران بود من به وزیر خارجه وی سلسو آموریم گفتم که این عمل ایرانی‌ها را عملی استنادانه (برای خریدن وقت) بدانند اما وی با اعتماد به نفس کامل عقیده داشت که می‌توانند موفق شوند. نهایتاً از روی خشم و تعجب به او گفتم: اکنون باید این روند متوقف شود، اکنون زمان حساب پس دادن است.

وزیر خارجه برزیل این‌گونه استدلال کرد که ممکن است برای ایران توافق با ترکیه و برزیل آسان‌تر از توافق با آمریکا باشد. من در گرفتن نتیجه مثبت از این دیدار شک داشتم. نگران این بودم که این اتفاق (توافق سه‌جانبه) در زمانی حساس اتفاق می‌افتد چرا که ما به توافق با چین و روسیه درباره متن تحریم‌ها جدیدی که قرار بود وضع شود نزدیک شده بودیم.

نه مسکو و نه پکن اشتیاقی به روند امور نداشتند و من احساس کردم اگر آن‌ها موقعیتی برای دادن فرصت بیش‌تری به ایران بدست بیاورند، در یک چشم به هم‌زدن این کار را انجام خواهند داد. فوری‌ترین نگرانی من نیز زمانی حاصل شد که در اخبار دیدم لولا داسیلوا، اردوغان و احمدی‌نژاد به توافق رسیده‌اند. "آموریم" این مسأله را در یک کنفرانس خبری تأیید کرد و هیچ‌شک و شبهه‌ای باقی نماند. "این برنامه مسیری برای گفت و گو و کنار گذاشتن هر سطحی از تحریم‌هاست." وقتی که بعد از آن با یک دیگر صحبت کردیم، وزارت امور خارجه برزیل و ترکیه هر دو تلاش کردند تا شایستگی و فاتحانه بودن این توافق را به من نشان دهند. آن‌ها بر اساس ۱۸ ساعت مذاکرات سخت گزارش دادند و تلاش کردند تا من را خاطر جمع کنند که به موفقیت رسیده‌اند. من فکر می‌کردم آن‌ها از این که پیروزی مقتدرانه‌شان با شک ما مواجه خواهد شد، متعجب می‌شوند. اما من در قبال ایران منتظر عمل بودم، نه حرف. من به آموریم گفتم: "ما یک اصطلاح داریم و آن، این است که تنها زمانی می‌توان از طعم فرنی خبردار شد که آن را بخوریم". آموریم در پاسخ گفت: من موافقم که چشیدن طعم فرنی کلید موفقیت است، اما باید زمانی هم برای در آوردن قاشق از فرنی و خوردن آن باشد. در این‌جا بود که پاسخ دادم: این فرنی (مهلت داده شده به ایران) بیش از یک سال است که وجود دارد.

در زمان حاضر فوری‌ترین مسأله این بود که بتوانیم با یک دیگر قطع‌نامه تحریم‌ها را در مقابل این بازی شطرنج قرار دهیم. ما توافقی بر سر اصول با چین و روسیه داشتیم، که من تلاش داشتم در سریع‌ترین زمان ممکن پس از کنفرانس خبری در تهران آن را اعلام کنم. اما تارای‌ها در نیویورک جمع نمی‌شد روی هیچ چیز نمی‌شد حساب کرد. هنگامی که پکن محتاطانه از معامله برزیل - ترکیه استقبال کرد، من می‌توانستم بستر آغاز یک تغییر را احساس کنم. خوشبختانه برنامه ریزی کرده بودم چند روز بعد برای مذاکرات سطح عالی با رهبر چین عازم این کشور بشوم. ایران در کنار کره شمالی و دریای جنوبی چین در دستور جلسه قرار داشت. در طول یک ناهار طولانی مدت با دای‌بینگو در دیپوتای گسته‌هاوس مادر مورد موضوع صحبت کردیم. من در مورد اعتراضاتمان به طرح پیشنهادی برزیل - ترکیه سخن گفتیم و به دای یادآوری کردم که ایران سابقه طولانی‌ای در رفتار دوگانه - شامل اغفال ما در قم - دارد. من اشاره کردم که هم‌اکنون زمان برطرف کردن هر گونه مشکل در متن قطع‌نامه تحریم‌هاست. مثل همیشه دای متفکرانه و در عین حال با صلابت بود؛ با نگاهی بر تاریخ (گذشته) و انتهای کار. چین از این که کشورها تنها در موارد فاحش مجازات می‌شود، از جامعه بین‌المللی ناراحت بود و به طور قطع نمی‌خواست که هیچ‌یک منافع تجاری‌اش به وسیله تحریم‌ها در خطر بیفتد. در مورد این حالت از اکراه نیز تنها یک سال قبل دقیقاً یک تجربه مشابه در مورد تحمیل تحریم‌های سخت‌تر بر کره شمالی داشتیم. و اکنون برای دومین بار از آنها می‌خواستیم خود را کنار بکشند و اعتراض نکنند. من به دای یادآوری کردم که اصلی‌ترین منفعت

چین در خاورمیانه ثبات و پایداری است که جریان مداوم نفت را تضمین می‌کند. اگر فشار ما برای تحریم‌های سازمان ملل شکست می‌خورد، احتمال مقابله نظامی در ادامه وجود داشت. این مسأله می‌توانست قیمت نفت را افزایش شدید دهد و اقتصاد جهانی را دچار ویرانی کند. در مقابل نیز اگر چین گره‌های تجاری خود با ایران را کاهش می‌داد، می‌توانستیم چین را کمک کنیم تا به منابع انرژی دیگری دست یابد. در آخر نیز بی‌پرده به ذای گفتیم که این مسأله برای ما بسیار مهم است. اگر می‌خواهیم روابط سازنده و متعوانانه‌ای (همان‌طور که رئیس‌جمهور اوباما و هو تعهد کرده‌اند) داشته باشیم، احتیاج داریم تا در شورای امنیت چین با ما هم‌رأی باشد. در نتیجه صحبت‌های عصر، احساس کردم که دوباره امور را به مسیر اصلی خود بازگرداندم. من این احساسات را در گفت‌وگوهای چند روز آتی با رئیس‌جمهور هو و نخست‌وزیر ون محکم‌کاری کردم. راندن مسیر به سمت تحریم‌های جدید می‌توانست ادامه پیدا کند.

بعد از دیدارم در پکن اعلام کردم که ما از همکاری به دست آمده خوشحال و راضی هستیم. مادر گروه ۱+۵ به اجماع رسیده ایم. تنها چیزی که باقی مانده بود بحث بر سر موارد جزئی بود. "بخشی از جامعه بین‌الملل عقیده دارند توافق نامه‌ای که میان ایران، برزیل و ترکیه هفته پیش در تهران امضا شد، تنها به این خاطر بود که شورای امنیت در آستانه انتشار علنی متن قطعنامه‌ای بود که هفته‌ها بر سر آن کار کرده بود. این کار تلاشی آشکار برای جلوگیری از اقدام شورای امنیت بود." اخذ رأی در نیویورک برای نهم ماه چون تنظیم شده بود. سوزان و تیم او هم چنان با چین بر سر لیست نهایی کارخانه‌ها و بانک‌های ایرانی برای تحریم گفت‌وگو می‌کردند، و ما مترصد آن بودیم که فشار نهایی برای گرفتن تعداد رأی بیش‌تری از اعضای غیر دائم شورای امنیت را فراهم آوریم. در کم‌ترین حالت این انتظار را داشتیم که در صورت عدم رأی منفی، از رأی دادن خودداری کنند. ضمناً باید نشست سازمان کشورهای آمریکایی را در لیمای پرو برگزار می‌کردم. سفیر چین در امریکا - ژانگ یسوی - نیز برای شرکت در این نشست در شهر حضور داشت، و من نیز او را برای صرف یک نوشیدنی به هتل دعوت کردم. امیدوارم بودم که بتوانیم لیست تحریم‌ها را برای نهایی کنیم.

وقتی ژانگ به هتل رسید، من او را به گوشه‌ای آرام در بار دعوت کردم که می‌توانستیم با هم صحبت کنیم. من پیش از آن با اعضای کنفرانس خبری وزارت خارجه دیدار داشتیم و بسیاری از خبرنگاران هم چنان در بار مانده بودند. آن‌ها در این باره که مذاکرات زیر نظر آن‌ها به درستی پیش می‌رود یا نه دو به شک بودند. در یک لحظه یکی از خبرنگاران پرشور نیویورک تایمز - مارک لاندلر - نزد ما آمد. او گفت: چه کسی گفته است که دیپلماسی نمی‌تواند مؤثر باشد و در عین حال مایه سرگرمی نیز باشد؟! من خندیدم و این گفته را پذیرفتم. ژانگ نیز مؤدبانه از این درخواست متابعت کرد. و در آن‌جا، در کنار یک نوشیدنی پرویی، ما به یک فهم مشترک از اسامی تحریم‌ها دست یافتیم. شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ۱۹۲۹ را با رأی ۱۲ به ۲ تصویب کرد. این قطعنامه

سخت‌ترین تحریم‌های طول تاریخ را بر ایران تحمیل می‌کرد، که در آن سپاه پاسداران انقلاب، فروش تسلیحاتی و تراکنش‌های مالی رو مورد هدف قرار داده بود. تنها ترکیه و برزیل که هنوز از شکست مانور دیپلماتیک خود ناراحت بودند رأی منفی دادند. لبنان نیز پس از درخواست دقیقه نود من، معاون رئیس‌جمهور بایدن، وری لاهود وزیر حمل و نقل که یک امریکایی - لبنانی برجسته بود از رأی دادن امتناع کرد. من ساعت‌ها قبل، از کلمبیا با رئیس‌جمهور لبنان میشل سلیمان تماس گرفته بودم و به او اصرار کردم که بر اساس الزامات سیاسی کشور خود، رأی منفی ندهد. من می‌دانستم که او تصمیمات دشواری را هدایت می‌کند، و از عدم رأی دادن هم احساس رضایت کردم. قطعنامه از حالت عالی خود دور بود - چرا که اجماع با روسیه و چین نیازمند مصالحه بود - ولی من به آن چه که رسیده بودیم افتخار می‌کردم. در طول ریاست جمهوری بوش، ایران باعث شده بود تا قدرت‌های بزرگ در مقابل یک دیگر بازی کنند و به خاطر رفتار ناشایست خود جلوی تحریم‌های جدی بین‌المللی را گرفت.

دولت او با ما این روند را تغییر داد. با وجود پیروزی ما، هنوز می‌دانستم که این تازه اول کار است. قطع‌نامه سازمان ملل باب جدیدی را برای تحریم‌های یک‌جانبه سخت‌تر توسط ایالات متحده و سایر کشورها گشود. در طول این پروژه ما با رهبران کنگره همکاری کرده بودیم، و خیلی زود نیز کنگره قانونی را تصویب کرد که می‌شد توسط آن ضربه‌های سخت‌تری به اقتصاد ایران وارد کرد. من هم چنین با هم‌تایان اروپایی خود در مورد گام‌های جدیدی که می‌توانند بردارند صحبت می‌کردم. حتی هنگامی که فشارها نیز مهیا گردید، ما پیشنهاد مذاکره را نیز روی میز گذاشتیم. در دسامبر ۲۰۱۰ برای شرکت در یک کنفرانس با موضوع امنیت خلیج فارس به بحرین سفر کردم. از قبل انتظار می‌رفت که هیأتی از دیپلمات‌های ایرانی نیز برای شرکت در کنفرانس حضور یابند. با وجود این که تماس کوتاهی در دیدار قبلی ریچارد هالبروک و جک سولیوان انجام گرفته بود، اما من هنوز تا آن زمان با یک هم‌تای ایرانی چهره به چهره نشده بودم. تصمیم گرفتم تا از این فرصت برای ابلاغ پیام خود استفاده کنم. در سخنرانی ام در مراسم ناهار مجلل، میان صحبت‌م وقفه‌ای ایجاد کردم و گفتم: در این جامی خواهم به طور مستقیم هیأت‌نماینده‌ی دولت جمهوری اسلامی ایران در این کنفرانس را مورد خطاب قرار دهم.

وزیر امور خارجه ایران منوچهر متکی تنها چند صدلی آن طرف‌تر نشست بود. من گفتم: "حدود دو سال پیش، رئیس‌جمهور او با ما پیشنهادی صادقانه برای گفت‌وگو را به دولت شما ارائه کرد. ما هنوز بر این پیشنهاد پای بندیم. شما حق استفاده صلح‌آمیز از برنامه هسته‌ای را دارید. اما به واسطه این حق، یک مسؤولیت عاقلانه جدید شکل می‌گیرد: شما از معاهده‌ان پی‌تی که آن را امضا کرده اید پیروی می‌کنید، و باید به طور کامل نگرانی دنیا در مورد فعالیت‌های هسته‌ای خود را از بین ببرید. ما به شما اصرار می‌کنیم که از این فرصت استفاده کنید - برای مردم خودتان،

برای منافع خودتان، و برای امنیت مشترک ما.“ بعد از آن که ناهار تمام شد و همه در حال دست دادن با یکدیگر بودند، متکی را مورد خطاب قرار دادم و گفتم: سلام آقای وزیر! او به فارسی چیزی زیر لب زمزمه کرد و دور شد. چند دقیقه بعد، در مسیر رسیدن به خیابان اصلی دوباره به یکدیگر رسیدیم. من مجدداً سلامی دوستانه به او کردم و او مجدداً از این که پاسخ بدهد امتناع کرد. به خودم خندیدم. رئیس جمهور او با ما در اولین سخنان مراسم افتتاحیه خود گفته بود که با ایران و سایر کشورهای مطروذ می‌توانیم دست خود را به سویشان دراز کنیم به شرطی که آن‌ها هم مشتشان را شل کنند. متکی به خوبی نشان داد که چقدر دست یابی به این گفته رئیس جمهور سخت است. اما اگر بخواهیم منصفانه به ماجرا نگاه کنیم، ما توانسته بودیم کمپینی را در دنیا برای تحمیل تحریم‌های فلج‌کننده بر کشور متکی فراهم آوریم. مذاکره و فشار. چماق و هویج. این طبیعت دیپلماسی بود، و ما یک بازی طولانی را انجام می‌دادیم.

از آزادسازی گروگان‌های آمریکایی تا مذاکرات محرمانه

جولای ۲۰۰۹ سه آمریکایی در خاک ایران بازداشت می‌شوند و ایران نیز در ابتدا از ملاقات سفیر سوئیس با این زندانی‌ها جلوگیری می‌نماید. سارا شورد که یکی از این سه فرد بود سرانجام در سپتامبر ۲۰۱۰ آزاد شد. هیلاری کلینتون دز این قسمت از خاطرات خود به آغاز گفت‌وگوهای ایران و آمریکا در مسقط اشاره می‌کند. جک سالیوان به نمایندگی از کشور آمریکا با ایران مذاکره می‌کرده است. با این حال، در حین مذاکره نیز، آمریکا تلاش خود برای افزایش فشارهای بین‌المللی به ایران را پیگیری می‌کرد. دسامبر ۲۰۱۱ اتحادیه اروپا دست به تحریم نفت ایران زدند. این مسیر، بخشی از استراتژی دو مسیره‌ای بود که آمریکا در قبال ایران اتخاذ کرده بود و فشار در کنار دیپلماسی را پیگیری می‌کرد.

این پشت‌صحنه آن چیزی بود که ژانویه ۲۰۱۱ پادشاه عمان به من پیشنهاد داد تا در مورد آن به صورت پنهانی و صورت مستقیم با ایران گفت‌وگو کنیم. مذاکرات از طریق ۱+۵ متوقف شده بود. میانجیگری‌های کشورهای ثالث هم شکست خورده بود. دوباره و دوباره ایران ثابت کرده بود که غیرقابل اعتماد و سرسخت است. با وجود همه این‌ها، هنوز می‌شد فکر کرد که پادشاه عمان می‌تواند این پیام را به ایران منتقل کند. در نهایت، او این کار را با تحرک در مورد کوهنوردان آمریکایی زندانی شده انجام داد. در جولای ۲۰۰۹، سه آمریکایی جوان توسط نیروهای امنیتی ایران در حالی که در مرزهای کوه‌ها در منطقه‌ای میان شمال عراق و ایران مشغول به کوهنوردی بودند، به اتهام جاسوسی دستگیر شده بودند. جوشوا فتال، شین باور و سارا شورد در میان کردهای شمال عراق زندگی و کار می‌کردند، و از همین رو هیچ دلیلی برای مظنون شدن به آن‌ها به عنوان جاسوس وجود نداشت. برای واشنگتن غیرممکن بود که بفهمد دقیقاً چه اتفاقی افتاده است و آیا این سه

نفر از مرزها منحرف شده اند یا نه. اما این حادثه ربودن دو ژورنالیست امریکایی نزدیک مرزهای چین و کره شمالی که تنها چند ماه پیش اتفاق افتاده بود را دوباره به خاطر آورد و یک مشکل فوری بر ما تحمیل کرد. همانند کره شمالی، در ایران نیز ما هیچ روابط دیپلماتیک و سفارتی برای رسیدگی به مشکلات نداریم. ما مجبور بودیم که بر روی سوئیس به عنوان حافظ منافع ما در ایران حساب باز کنیم. اما ایران در ابتدا با دسترسی کنسولی دیپلمات های سوئیس مخالفت کرد، به این معنا که علی رغم الزامی که تحت کنوانسیون وین داشت هیچ کس اجازه ملاقات با امریکایی های بازداشت شده را ندارد. من درخواستی علنی برای آزادی کوهنوردان کردم، در طول ماه های بعد از آن به طور مداوم و مکرر به آن اشاره کردم، و مثل همیشه از سوئیس جهت ارسال پیام خصوصی ما طلب کمک کردم. ما در ارتباط نزدیک با خانواده های ناراحت کوهنوردان بودیم، و در نوامبر، آن ها را به دفتر خود در وزارت امور خارجه دعوت کردم تا یک دیگر را ملاقات کنیم. ماه ها طول کشید تا سفیر سوئیس در تهران بتواند برای دیدن سه زندانی امریکایی وارد زندان بدنام و رسوای اوین شود. آن ها ماه ها بدون رسیدگی رسمی به پرونده و یا دسترسی به یک وکیل قانونی در زندان نگه داشته شده بودند. دقیقا بعد از روز مادر، با کمک سوئیس، مادران کوهنوردان برای سفر به ایران ویزا دریافت کردند. من آن ها را دوباره قبل از ترک امریکا ملاقات کردم و دعای خود را بدرقه راهشان تا تهران کردم. به آن ها اجازه داده شد که تجدید دیداری اشک بار با فرزندان خود داشته باشند، اما اجازه برگرداندن فرزندان به کشورشان داده نشد. همه این صحنه ها توسط ایران به عنوان یک تبلیغات فریب کارانه مورد استفاده قرار گرفت.

در طول این کار سخت و دشوار، تلاش می کردم تا از هر کانالی برای متقاعد ساختن ایران جهت آزادی کوهنوردان استفاده کنم. از جک سولیوان خواستم تا این پروژه را برعهده بگیرد. در تابستان ۲۰۱۰ جک را به کنفرانسی در کابل افغانستان فرستادم تا پیامی را به وزیر امور خارجه ایران در مورد کوهنوردان برساند، دقیقا همان کاری را که یک سال پیش در لاهه برای سایر امریکایی های بازداشت شده انجام داده بودیم. اما ارتباط کلیدی در عمان شکل گرفته بود. یکی از مشاوران ارشد پادشاه عمان به دنیس راس - مشاور ارشد رئیس جمهور اوپاما در حوزه ایران - نزدیک شد و پیشنهاد میانجیگری را به او داد. عمانی ها در عمل هم مثل حرف هایشان عالی بودند. در سپتامبر ۲۰۱۰ سارا شوردر از ای ضمانت آزاد شد. زمانی که او ایران را ترک کرد، با پادشاه عمان تماس گرفتم تا از او تشکر کنم و ببینم که در مورد دو کوهنورد دیگر چه می توان کرد (ممکن بود که آزادی آن ها یک سال دیگر وقت ببرد). پادشاه به من گفت: ما همیشه آماده ایم تا آن چه را که صحیح است برای کمک انجام دهیم. تعابیر او در جلسه ی مشترک مان در ژانویه ۲۰۱۱ همچنان در ذهنم است.

آزاد کردن کوهنوردان زندانی در مقایسه با تسهیل گفت و گوهای حساس در مورد آینده برنامه هسته‌ای ایران کاملاً متفاوت تر بود، ولی پادشاه عمان نشان داده بود که می‌تواند به نتیجه برسد. از همین رو به دقت به طرح پیشنهادی او برای یک کانال جدید متکی به خود برای آزادی زندانیان گوش دادم، و به این نکته اشاره کردم که آیا می‌توانیم مطمئن باشیم که طرف ایرانی برای مذاکره کردن در یک راه درست متقاعد می‌شود یا خیر. زمان زیادی را در فرآیند ۱+۵ صرف کردیم، تنها برای این که موافقت نامه‌ای که در تهران رد شده بود را بررسی کنیم. پادشاه عمان هیچ قولی نمی‌توانست بدهد ولی می‌خواست تلاشش را بکند. من کاملاً موافق بودم که اگر در این مسیر پیش برویم، نهایت محرمانه بودن را باید رعایت کنیم. ما دیگر نمی‌خواستیم یک سیرک با ژست‌های مختلف برای خبرگزاری‌ها و فشار در برگشت به کشورمان داشته باشیم. حتی در بهترین شرایط هم این یک شانس بسیار کم برای موفقیت بود اما ارزش امتحان کردن را داشت. من به پادشاه عمان گفتم که با رئیس‌جمهور او باما و همکارانم در واشنگتن صحبت می‌کنم اما باید فکر کردن در مورد چگونگی بالفعل کردن این نقشه را شروع کنیم. در ماه‌های آینده، محتاطانه پیش رفتیم. نگرانی‌های واقعی‌ای در مورد این که با چه کسی باید صحبت کنیم و انگیزه‌های آن‌ها چه چیز بوده است وجود داشت.

رئیس‌جمهور او باما بسیار هوشیار و محتاط و در عین حال علاقه مند بود. یک بار رئیس‌جمهور خودش با پادشاه عمان تماس گرفت تا امکان برقراری کانال دیپلماتیک برای حل این مشکل را جویا شود. ما حلقه‌ی مطلعین (ز این موضوع) را کوچک کردیم. بیل برنز، جک و من در یک تیم فشرده در کاخ سفید که شامل تام دانیلون مشاور امنیت ملی وقت، معاون او دنیس نک دوناف، دنیس راس قبل از عزیمت او در نوامبر ۲۰۱۱، و پونت تالوار مدیر ارشد اداره‌ی عراق، ایران و کشورهای خلیج می‌شد. عمانی‌ها پیام‌های مختلفی را به ما ارسال می‌کردند که گفت و گوها چگونه می‌تواند شکل بگیرد و یا چه نمایندگانی می‌توانند ارسال شوند. کار بسیار سختی بود که یک جواب مستقیم از ایران حتی در مورد ساده‌ترین سؤال‌ها بشنویم و این برای ما تعجب‌آمیز نبود. هنگامی که آژانس‌های اطلاعاتی و اجرایی قانون آمریکا توطئه ایران برای به قتل رساندن سفیر عربستان در واشنگتن را کشف کرد اعتماد مادر مورد پیشرفت قضیه ضربه دید. یک فرد ایرانی در فرودگاه نیویورک دستگیر شد و اقرار کرد که یک برنامه از قبل طراحی شده از روی فیلم‌هایی نظیر ۲۴ یا هوم لند را در نظر داشته است. این برنامه شامل تلاش برای استخدام یک کارتل مکزیک‌ی مواد مخدر برای بمب‌گذاری در رستورانی بود که سفیر در آن غذا می‌خورد. خوشبختانه مشخص شد که عامل مکزیک‌ی خبررسان سازمان مبارزه با مواد مخدر آمریکا بود. ما مدارکی داشتیم که ثابت می‌کرد توطئه‌ای با حمایت و هدایت مقامات رسمی ارشد ایران در کار است. اندکی بعد، فرمانده نیروی دریایی ایران با اخطار به این که در هر زمان که بخواهد تنگه هرمز را خواهد بست (امری که می‌

توانست بیش تر منابع تأمین نفت دنیا را مسدود کند) بازارهای جهانی را مرعوب کرد.

تصمیم گرفتیم که در اکتبر ۲۰۱۱ به مسقط بازگردم و دومین دیدار خود با پادشاه عمان را داشته باشم. او هم چنان عقیده داشت که روند مذاکرات در حال پیش روی است و پیشنهادهای ما یک تیم را پیش از مذاکرات به عمان بفرستیم تا مسائل لجستیکی را به طور مجزا مورد بررسی قرار دهیم، چرا که جابه جایی پیام‌ها مسیر خوبی را طی نمی کرد. از آن جا که ایرانیان در حرف خود جدی بودند و پادشاه می توانست این اعتماد را به ما بدهد که با رهبر ایران صحبت می کند، من پذیرفتم. هم چنین به پادشاه عمان اصرار کردم که اخطاری سخت و محکم پیرامون تنگه هرمز به ایرانیان برساند. بعد از گفت و گوی ما، چیدمان پنهانی را برای فرستادن جک و پونیت به همراه تیمی برای آغاز مذاکرات و گفت و گوها آغاز کردیم. سناتور جان کری با یکی از نزدیکان پادشاه عمان صحبت کرد و ما را از آن چه شنید با خبر کرد. برای نخستین دیدار حساس با ایرانی ها، جک با تجربه ترین دیپلمات وزارت خارجه برای این مذاکره نبود، اما بسیار خردمند بود به طور کامل به او اعتماد داشتم.

حضور او می توانست این پیام قدرتمند را ارسال کند که من شخصاً در این فرآیند سرمایه گذاری کرده‌ام. در اوایل جولای ۲۰۱۲، جک مخفیانه و بدون سر و صدا سفرمان به پاریس را ترک کرده و با یک پرواز شخصی به مسقط رفت. مقصد سفر او تا آن اندازه سری بود که دیگر اعضای تیم سفرم - همکارانی که که با او در همه جا اعم از خانه و بیرون منزل حضور داشتند - فکر می کردند او برای کاری مثل یک مشکل فوری خانوادگی پاریس را ترک کرده و نگران او بودند. به طرز فوق العاده‌ای آن‌ها مأموریت واقعی جک را تا حدود تقریباً بیش از یک سال بعد که در یک کنفرانس خبری به آن اشاره شد، نفهمیدند.

یک روز جک و پونیت که در عمان بودند، بر روی یک میل راحتی در خانه خالی سفارت خوابیده بودند. تیم مذاکراتی ایران به همراه یک سری از مطالبات و پیش شرط‌هایی آمده بودند که هیچ کدام آن‌ها قابل پذیرش نبود. ایرانی‌ها آن‌جا بودند و تا حدودی (تنها) از جانب خودشان حضور داشتند، اما به شکلی واضح ترسو بودند که شاید منعکس کننده رهبری دوگانه و تقسیم شده در تهران بود. جک این‌گونه گزارش داد که ایرانی‌ها هنوز برای مذاکره جدی آماده نیستند. ما به توافق رسیده ایم که کانال‌ها را باز بگذاریم و ببینیم که آیا وضعیت پیشرفت می کند یا خیر. در طول این زمان، حتی با وجود این که ما این جاده پنهانی مذاکرات را تعقیب می کردیم، در پی این بودیم تا فشار بین المللی بر رژیم ایران را افزایش دهیم و با جاه طلبی‌های آن‌ها مقابله به مثل کنیم. یکی از اولویت‌های ما این بود که حضور نظامی خود در خلیج را گسترش دهیم و منابع جدید نظامی را در طول منطقه برای خاطر جمع کردن شریک‌های خود و بازداشتن ایرانیان به کار گیریم. در یک

همکاری نزدیک و پایدار با اسرائیل بودیم و گام‌های بی‌سابقه‌ای را در جهت محافظت از برتری نظامی آن‌ها در مقابل حریفان احتمالی برداشتیم.

من از آندرو شاپیرو همکار قدیمی من در سنا و هم‌چنین مشاور فعلی وزارت امور خارجه در مسائل سیاسی- نظامی خواستم تا این اطمینان را حاصل کند که اسرائیل توسط پیشرفته‌ترین سیستم‌های سلاحی نظیر F-۳۵ Joint Strike Fighter مجهز شده باشد. ما با اسرائیلی‌ها کار می‌کردیم تا یک شبکه دفاعی چند لایه هوایی ایجاد کرده و آن را گسترش دهیم. شبکه‌ای دفاعی که شامل نسخه‌های قدرتمند شده موشک‌های پاتریوت (که اولین بار در جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس از آن استفاده شد)، یک رادار هشدار دهنده پیش از وقوع خطر، آتش‌بارهای ضد راکت که به گنبد آهنین موسوم بود، و سایر سیستم‌ها برای محافظت در مقابل موشک‌های بالستیک که معروف به دیوید اسلینگ و موشک حائل Arrow-۳ بودند، می‌شد. در اواخر ۲۰۱۲ و در طول ستیز با حماس در غزه، گنبد آهنین در حفاظت از خانه‌ها و اجتماعات اسرائیلی مؤثر واقع شده بود.

من هم‌چنین ساعت‌های زیادی را با نخست‌وزیر اسرائیل بنیامین نتانیاهو بر سر گفت و گو در مورد استراتژی دو مسیره خود و تلاش برای قانع کردن او به این که تحریم‌ها جواب خواهد داد صرف کردم. ما موافق بودیم که یک تهدید جدی نظامی مهم است - و از همین رو بود که من و رئیس‌جمهور اوباما بارها گفتیم که همه‌گزینه‌ها روی میز است - اما ما در این باره که تا چه اندازه باید در میان عموم مردم خبرها را مخابره کرد دیدگاه‌های متفاوتی داشتیم. من به نتانیاهو گفتم که رئیس‌جمهور اوباما وقتی گفت که اجازه نمی‌دهد ایران به بمب هسته‌ای دست یابد و هم‌چنین این که سیاست محدود سازی سیاست امریکا نیست، در حرف خود جدی است. سیاست محدود سازی شاید بتواند در مورد شوری نتیجه دهد ولی با توجه به ارتباط ایران با تروریسم و هم‌چنین به خطر انداختن منطقه، ایران مجهز به سلاح هسته‌ای، دیگر قابل قبول و یا محدود سازی نیست. بنابراین همه‌گزینه‌ها به‌طور واقعی از جمله حمله نظامی روی میز بود.

به اضافه کار ما با اسرائیلی‌ها، دولت اوباما حضور هوایی و دریایی خود در خلیج فارس را گسترش داد و روابط ما را با پادشاهی‌های خلیج که ایران را با زنگ خطری جدی می‌پنداشتند تعمیق کرد. من با شورا‌ی همکاری خلیج در مورد مسأله حساس گفت و گوهای امنیت تعامل داشتیم، و مانورهای مشترک نظامی با اعضای شورا را نیز برگزار می‌کردیم. اطمینان خاطر دادن به ترکیه برای تصاحب یک سیستم بزرگ راداری نیز ما را کمک کرد تا با ساخت یک سامانه موشکی جدید هم‌پیمانان خود در اروپا را از حمله احتمالی ایران در امان نگه داریم.

هنگامی که ما سامانه‌های دفاعی خود را به راه انداختیم، مورد این اتهام قرار گرفتیم که فشارهایی را بر ایران برای تغییر محاسبات رهبری ایران انجام می‌دهیم. دولت اوباما و کنگره توسط

امور قانونی و اجرایی، با یک دیگر برای وضع تحریم‌های سخت‌تری بر ایران همکاری می‌کردند. تحریم‌هایی که همه آن‌ها بر پایه‌ی اقدامات شورای امنیت در تابستان ۲۰۱۰ بود. هدف مافشار مالی بیش‌تر بر رهبران ایران بود که شامل معاملات روبه‌رشد نظامی این کشور هم می‌شد. در نتیجه‌ی این روند چاره‌ای جز بازگشت به مذاکرات با گزینه‌های جدی نداشتند. در ادامه نیز باید به سمت (تحریم) صنعت نفت، بانک‌ها و برنامه‌های تسلیحاتی ایران نیز می‌رفتیم. هم‌چنین باید شرکت‌های بیمه، خطوط کشتیرانی، بازرگانان انرژی، مؤسسات مالی و تعداد زیاد دیگری از بازیگران (اقتصادی و...) را برای گسستن ایران از تجارت جهانی فهرست می‌کردیم. بیش‌از همه، در پی آن بودم تا مشتریان اصلی نفت ایران را مطمئن سازم که منابع انرژی آن‌ها متنوع خواهد شد و برای همین کم‌تر از تهران خرید کنند. هر کدام از کشورها که موافقت می‌کردند، بر خزانه ایران یک ضربه محکم دیگر وارد می‌آمد. خون‌حیاتی ایران نفت آن بود. ایران سومین صادرکننده نفت خام جهان بود و این مساله، بیش‌از پیش نیاز به ارزش خارجی را برای ایران ایجاد می‌کرد. بنابراین ما هر کار ممکن را که می‌توانستیم برای سخت‌تر کردن تجارت ایران به خصوص در مورد نفت انجام دهیم، انجام دادیم.

در این تلاش اروپایی‌ها همکاران مهم و حیاتی‌ای بودند، و هنگامی که همه ۲۷ عضو اتحادیه اروپا توافق کردند که نفت ایرانی تحریم شود، کاری بزرگ رخ داد. باب اینهورن متخصصی که کمک کرد تا در اکتبر ۲۰۰۹ طرح مبادله راکتورهای تحقیقاتی تهران (سواپ) ارائه شود و هم‌چنین معاون وزیر خزانه داری، دیوید کوهن، به دنبال این بودند که خلافتان‌ترین و مؤثرترین راه‌ها برای اجرای تحریم‌های ما را بررسی کنند. فریز کردن دارایی‌های بانک‌های ایرانی این امکان را از کشتی‌های نفت کش ایرانی گرفت که بتوانند در بازارهای جهانی بیمه را خریداری کنند و هم‌چنین دسترسی آن‌ها به شبکه‌های مالی جهانی را نیز قطع کرد. این وضعیت، یک حالت بی‌نظیر بود.

بر اساس قانون جدیدی که رئیس‌جمهور اوباما در دسامبر ۲۰۱۱ آن را امضا کرد، سایر کشورها باید هر ۶ ماه اثبات می‌کردند که مصرف نفت ایرانی را به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاهش داده‌اند؛ در غیر این صورت با تحریم مواجه می‌شدند. برای عملی کردن این قانون، من به اداره جدید منابع انرژی که ریاست آن را کارلوس پاسکوال بر عهده داشت رفتم. هر جایی که ایران تلاش می‌کرد نفت خود را به فروش برساند، تیم ما نیز آن‌جا بود و تأمین‌کنندگان جایگزین را به کشورها پیشنهاد داده و ریسک‌های مالی تراکنش مالی با یک کشور مظرود را خاطر نشان می‌ساختیم. مشتریان اصلی ایران با انتخاب‌های سختی که نتایج اقتصادی با اهمیتی داشتند مواجه شده بودند. خوشبختانه بسیاری از آن‌ها رهبری عاقلانه خود را با پذیرش فرصت‌هایی برای متنوع ساختن سهام‌های انرژی خود به نمایش گذاشتند. ما به همین اندازه در کشورهایی چون آنگولا، نیجریه، سودان جنوبی و خلیج فارس فعال بودیم و رقبای ایران را تشویق می‌کردیم تا مقدار بیش‌تری از

نفت خود را برای توان بازار و جلوگیری از آسیب رسیدن به قیمت نفت به فروش برسانند. صنعت نفت عظیم عراق نیز از دیرباز به عنوان گرانبهارترین اولویت امریکا به اثبات رسیده بود. اما بیشترین منابع جدید نفت از حیات خلوت مایمی آمد. از آنجایی که تولید گاز و نفت داخلی امریکا به واسطه تکنولوژی های جدید و تحقیقات به شکل قابل توجهی افزایش یافت و واردات انرژی مانیز کاهش یافت. این مسأله فشار را از دوش بازار جهانی برداشت و کار را برای محروم کردن ایران راحت تر کرد؛ زیرا سایر کشورها می توانستند روی منابع پیشین امریکا که دیگر به آن ها نیازی نداشت حساب باز کنند.

بزرگترین مصرف کنندگان نفت ایران و سرسختترین کشورهای که باید متقاعد می شدند تا از نفت ایران دست بکشند در آسیا بودند. چین و هند برای نیازهای روزافزون خود، به نفت ایران وابسته بودند. اقتصاد پیشرفته کره جنوبی و ژاپن نیز مقدار زیادی به نفت وارداتی وابسته بود. ژاپن به دلیل خطرناک بودن تاسیسات هسته ای فوکوشیما و در نتیجه ای توقف برنامه هسته ای با فشار بیشتری ناشی از تحریم مواجه شد. با این وجود، ژاپنی ها متعهد شدند که مصرف نفت ایرانی را به شکل قابل توجهی کاهش دهند که یک تعهد با شهادت برای ژاپن بود. در مقابل، هند در ابتدا درخواست غرب برای کاهش وابستگی خود به نفت ایران را نپذیرفت. در گفت و گوهای خصوصی ما با رهبران هند آن ها پذیرفتند که صلح در خاورمیانه دارای امنیت است و پذیرفتند که ۶ میلیون هندی که در خلیج زندگی و کار می کنند ممکن است در مقابل بی ثباتی های سیاسی و اقتصادی آسیب پذیر باشد. در عین حال اقتصاد رو به پیشرفت هند نیازمند منابع بکخواخت انرژی بود و آن ها معتقد بودند که نیازهای انرژی شان آن قدر بالاست که هیچ راه مداومی جز نفت ایران برای آن ها باقی نمی ماند. از طرف دیگر هند که در طول جنگ سرد جنبش عدم تعهد را رهبری می کرد و هنوز خودمختاری استراتژیک خود را می ستاید، از این متنفر بود که به او گفته شود که چه کاری را باید انجام دهد. هر چه بیش تر به آن ها اصرار می کردیم که مسیر را تغییر دهند، بیش تر بر این تأکید می کردند که راه خود را می روند.

در می ۲۰۱۲ به دهلی نورفتم تا مشخصا به این موضوع رسیدگی کنم. من به این مسأله اشاره کردم که ایجاد یک جبهه متحد بین المللی، راه حل دیپلماتیک برای این بن بست و واز بین بردن تعارض های نظامی بهترین راه برای متقاعد ساختن ایران برای بازگشت به میز مذاکره است. من منافع منابع متنوع انرژی را مطرح کردم و در مورد جایگزین های بالقوه ایران در بازار سخن گفتم. من هم چنین به هندی ها اطمینان خاطر دادم که اگر گام های مؤثری بردارند، ما می توانیم برای دنیا روشن کنیم که این تصمیم آن ها بوده است ولی آن ها تصمیم گرفتند تا این روش را انتخاب نکنند. هنگامی که من و وزیر امور خارجه اس. ام. کریشنا برای صحبت کردن با رسانه ها خارج شدیم، در مورد موضوع ایران مورد پرسش قرار گرفتیم. من به کریشنا گفتم که او اول پاسخ دهد. کریشنا

گفت: به خاطر مطالبات روزافزون ما برای ما طبیعی است که منابع وارداتی نفت و گاز را با هدف تأمین امنیت انرژی متنوع سازیم. از آن جایی که شما یک سؤال معین در مورد ایران پرسیدید، ایران به عنوان یکی از منابع مهم نفتی باقی می ماند، اگر چه همه می دانند که سهم ایران در واردات ما روبه کاهش است. نهایتاً این مسأله این تصمیم را منعکس می کند که پالایشگاه‌ها بر اساس ملاحظات بازرگانی، اقتصادی و تکنیکی ساخته می شوند. این صحبت‌ها برای من کافی بود. به کریشنا قول دادم که کارلوس و تیم متخصصان او را برای سرعت بخشیدن به تصمیمات کاملاً غیر مرتبط با ایران به دهلی خواهم فرستاد. در پایان تلاش‌های ما در مورد مشتریان اصلی ایران حتی در مورد بی میل‌ترین آن‌ها به این ختم شد که با کاهش خرید نفت از ایران موافقت کردند. نتیجه فوق‌العاده بود. تورم در ایران به بیش از ۴۰ درصد رسید و ارزش پول رایج ملی به شکل قابل توجهی کاهش یافت. صادرات نفت در اوائل سال ۲۰۱۲ از ۲٫۵ میلیون بشکه نفت خام در روز به تقریباً ۱ میلیون کاهش یافت که در نتیجه موجب کاهش بیش از ۸۰ دلار میلیارد بود.

کشتی‌های نفتکش ایرانی بدون وجود هیچ بازاری برای حرکت و هم‌چنین هیچ سرمایه‌گذار خارجی یا شرکت بیمه‌ای از حرکت متوقف شدند، و جت‌های ایرانی در پرتاب‌کننده‌های خود بدون وجود هیچ قطعه جایگزین موجود زنگ زدند. شرکت‌های بزرگ چندملیتی نظیر شل، تویوتا و بانک داچ از ایران رفتند. حتی احمدی‌نژاد که مدت طولانی‌ای سعی در این داشت که بگوید تحریم‌ها هیچ اثری بر کشور نداشته است، در مورد شرایط سخت اقتصادی شروع به شکایت کرد.

سال‌ها من از تحریم‌های فلج‌کننده سخن می‌گفتم و حالا این مسأله تبدیل به واقعیت شده بود. نتانیاهو به من گفت آن قدر از این عبارت لذت می‌برد که گویا خودش آن را برای اولین بار استعمال کرده است. من به ائتلافی که شکل داده بودیم و تأثیرگذاری تلاش‌هایمان افتخار می‌کردم، اما هیچ لذتی از زندگی سخت ایرانی‌ها که به خاطر انتخاب رهبران ایرانی برای مبارزه طلبی با جامعه بین‌الملل انجام می‌پذیرفت نمی‌بردم. ما همه تلاش‌های خود را کردیم تا تضمین کنیم که تحریم‌ها باعث محرومیت ایرانی‌ها از غذا، دارو و سایر نیازهای انسانی نمی‌شود. من به دنبال فرصت‌هایی بودم تا تأکید کنم که نزاع ما با دولت ایران است و نه با شهروندان آن و در یک مصاحبه تلویزیونی به فارسی در صدای امریکا و در برنامه پارزیت که معادل برنامه دیلی شو در امریکا است به این مسأله اشاره کردم. مردم ایران شایسته آینده بهتر هستند اما این مهم ممکن نیست مگر این که رهبران آن‌ها مسیر خود را عوض کنند. با وجود همه این مسائل، ایران هم چنان معاند و جسور ماند. ایران به مرتبط شدن با طرح‌های تروریستی جدید در سراسر دنیا، بلغارستان، گرجستان و تایلند ادامه داد. تهران تلاش می‌کرد تا دولت‌های همسایه را ضعیف نماید و ناآرامی‌ها را از بحرین به یمن و دورتر از آن بکشانند. ایران پول و سلاح را به سوریه و برای حمایت از بشار اسد و سخت‌گیری‌های وحشیانه او علیه مردم سوریه سرازیر کرد. سرانجام نیز ایران در قالب نیروهای

سپاه پاسداران و نیروهای جنگی حزب الله برای تقویت اسد تلاش کرد. هم چنین ایران در تخطی آشکاری نسبت به قطعنامه شورای امنیت پیشرفت برنامه هسته ای خود را ادامه داد و از مذاکرات با صداقت با ۱+۵ خودداری کرد.

انتخابات سال ۱۳۹۲ و انتخاب روحانی

هیلاری کلینتون در دوره دوم او با ما برای وزارت خارجه انتخاب نشد با این حال بیل برنز و جک سالیوان مارس ۲۰۱۳ به عمان برمی گردند تا ببینند فرصت جدید مذاکره با ایران چه نتایجی را به دنبال خواهد داشت. کلینتون در این بخش از خاطرات خود به مناظرات ریاست جمهوری و اعتراض به رویکرد جلیلی در مساله هسته ای اشاره می کند. او بیان می کند که پس از انتخاب روحانی کانال عمان برای مذاکره دوباره به راه افتاد و این بار آمریکا با جواب مثبتی از سوی تهران روبه رو شد. کلینتون به رویکرد خود در اجماع سازی علیه ایران با استفاده از دیپلماسی اشاره می کند و البته تاکید می کند حتی اگر ایران و ۱+۵ بتوانند به توافق هسته ای برسند، ایران هم چنان به دلیل اعمال خود خطری برای آمریکا و متحدان این کشور محسوب می شود.

در مجامع عمومی رئیس جمهور او با ما و من تاکید می کردیم که پنجره ی دیپلماسی همچنان باز است اما شرایط همیشه این گونه نخواهد ماند. در جلسات خصوصی ما همچنان امیدوار بودم که کانال عمانی ما در نهایت منجر به پیشرفت گردد. هر چه بر میزان فشار ما و از هم پاشیدگی اقتصاد ایران افزوده می شد، تعداد مشوق هایی که تهران می بایست در ازای آن ها (در رفتار خود) تجدید نظر کند نیز افزایش می یافت. این دقیقاً اتفاقی بود که در انتهای سال ۲۰۱۲ در حال وقوع بود؛ زمانی که زمانی به پایان کار من در وزارت امور خارجه باقی نمانده بود. اقتصاد ایران، موقعیت منطقه ای، و وجهه بین المللی اش همگی در وضعی اسف بار بودند. دور دوم ریاست جمهوری رئیس جمهور احمدی نژاد یک فاجعه بود و جایگاه سیاسی او در ایران فروریخته بود. همین طور رابطه ی نزدیک پیشین وی با رهبر عالی، سایر محافظه کاران قدرت مند و روحانیونی که اهرم های واقعی قدرت را در ایران در دست دارند نیز از بین رفته بود. در همین حال، عمانی ها پس از مکالمات طولانی و محرمانه با ایران اشاره کردند که ایرانی ها بالاخره در حال آماده شدن برای حرکتی رو به جلو هستند. آن ها می خواستند معاون وزیر امور خارجه شان با معاون من، بیل برنز در مسقط دیدار کند. ما موافقت کردیم.

مارس ۲۰۱۳، چند هفته پس از اینکه کارم در وزارت امور خارجه به اتمام رسید، بیل و جک به عمان بازگشتند تا ببینند این که این فرصت جدید چه نتایجی به دنبال خواهد داشت. پاسخ همچنان ناامید کننده بود. ظاهراً ایرانی ها در کشمکش بودند که چه بکنند. برخی عناصر دولت

به وضوح علاقه مند به مذاکرات جدی بودند، اما سایر نیروهای قدرتمند مانع انجام مذاکرات می شدند. یک بار دیگر تیم ما با این تصور به خانه برگشت که هنوز زمان مناسب برای دستیابی به یک موفقیت چشمگیر نرسیده است. در بهار آن سال، ایران در حال آماده شدن برای انتخابات ریاست جمهوری برای انتخاب جایگزین احمدی نژاد بود. باورش مشکل بود که چهار سال از زمانی که اعتراضات گسترده پس از انتخابات پیشین خیابان های تهران را فرا گرفته بود گذشته است. زیرا رژیم بایری رحمی نیروهای سیاسی مخالف خود را از صحنه خارج کرده و معترضان را تحت فشار گذاشت. با در نظر گرفتن این موضوع مقامات ایرانی تمامی کاندیداهای رقابت ۲۰۱۳ را دستچین کرده و هر کسی که به اندازه کافی محافظه کار یا وفادار نبود را رد صلاحیت کردند. آن ها حتی مانع کاندیداتوری علی اکبر هاشمی رفسنجانی شدند که یکی از رهبران انقلاب ۱۹۷۹، از رؤسای جمهور پیشین، و یک روحانی بانفوذ بود زیرا در حال حاضر او را بعنوان چالشی برای نظام می دیدند. هشت کاندیدایی که مورد تایید قرار گرفتند همگی روابط نزدیکی با رهبری داشته و از نظر رژیم دارای اعتبارات محکمی بودند. بطور خلاصه، نیروهایی که در ایران بودند می خواستند در امن ترین حالت ممکن بازی کنند.

سعید جلیلی، مذاکره کننده متعصب هسته ای کشور، به عنوان گزینه مرجح آیت الله دیده می شد و بنابراین بطور مفروض پیشتاز بود. او مبارزات انتخاباتی خود را با دادن شعارهایی بی محتوا در مورد "توسعه اسلامی" به پیش می برد و اشاره ی خاصی به اقتصاد شکست خورده یا سیاست خارجی مصیبت بار ایران نمی کرد. در میان مردم بنظر می رسید که تمایل و هیجان اندکی برای شرکت در انتخابات وجود داشت، که این خود هدف رژیم بود. اما احساس ناامیدی به آسانی قابل لمس بود. رسانه های غربی از یک گاراژدار چهل ساله ساکن اطراف قم (شهری که از تأسیسات هسته ای مخفی آن در سال ۲۰۰۹ رونمایی شد) که از اوضاع اقتصادی گله مند بود نقل قول می کردند: "من عاشق اسلام هستم، اما چطور می توانیم تورم ۱۰۰ درصدی را مهار کنیم؟ من به هر کسی که برنامه ی خوبی داشته باشد رأی می دهم اما تا اینجا کاندیدی را ندیدم که برنامه روشنی برای آینده داشته باشد."

سپس، در آخرین روزهای پیش از انتخابات ژوئن، اتفاقی جالب توجه به وقوع پیوست. در میان انتخابات به دقت هماهنگ شده ی رژیم، این سرخوردگی ها به نمایش عمومی راه پیدا کردند، و تناقضات و شکست های سیاست های رژیم ناگهان در مقابل تمام کشور در حال زیرسوال رفتن بود. در یک مناظره ی داغ که در رسانه ملی پخش می شد رقبای جلیلی او را به دلیل سوءمدیریت سیاست هسته ای کشور و تأثیرات وحشتناکی که بر اقتصاد داشته است به شدت مورد مواخذه قرار دادند. علی اکبر ولایتی، یکی از وزرای امور خارجه سابق که از تندروان محسوب می شد گفت: "محافظه کار بودن به معنی نامنعطف و یک دنده بودن نیست". محسن رضایی، یک فرمانده عالی

مقام سابق در سپاه گفت: "نمی شود که ما انتظار داشته باشیم همه چیز به ما بدهند و مادر مقابل هیچ ندهیم." سپس باز پرسؤال بردن شعار مقاومت در برابر جهان اضافه کرد: "آیا منظور شما این است که ما باید مقاومت کنیم و مردم را گرسنه نگه داریم؟". جلیلی سعی کرد که از کارشکنی هایش در آخرین مذاکرات ۱+۵ با استناد به گفته رهبری دفاع کند: "آن‌ها می خواستند در بگیرند و در قبالتش آبنیات بدهند." اما این حرف مانع حملات نشد. حسن روحانی، که خود سابقاً مذاکره کننده ارشد هسته ای بود و به دلیل صحبت از "تعاملات سازنده با جهان" بعنوان معتدل ترین فرد در رقابت محسوب می شد جلیلی را بدلیل اینکه اجازه داد ایران در شورای امنیت سازمان ملل تحریم شود مورد حمله قرار داد و گفت: "تمام مشکلات ما از اینجا نشأت می گیرد، خوب است سانتر فیوژنها بچرخند، اما در صورتی که زندگی مردم هم بچرخد." ایرانی هایی که در خانه هایشان در حال تماشای این بحث ها بودند احتمالاً در بهت بسر می بردند. آن ها پیش از این به ندرت اجازه داشتند که شاهد چنین مناظره ای باشند.

در روز انتخابات، در ژوئن ۲۰۱۳، ایرانیان در کمال تعجب بطور گسترده ای حضور یافتند و با رأی قاطع روحانی را انتخاب کردند. این بار تلاشی برای تغییر نتایج یا دست بردن در انتخابات نشده بود. مردم در خیابان ها گرد آمدند و شعار "زنده باد اصلاحات" سر دادند. روحانی در آگوست بطور رسمی شروع به کار کرد و فوراً شروع به ابراز اظهارات آشتی جویانه در قبال جامعه جهانی نمود و حتی روز راش هاشاناه، سال نوی یهودیان، را از طریق توئیتر تبریک گفت. حالا من دیگر یک شهروند عادی بودم، اما تمام این وقایع را با علاقه زیاد و البته میزان معقولی بدبینی دنبال می کردم. رهبری ایران همچنان قدرت واقعی بود، علی الخصوص در زمینه ی سیاست هسته و سیاست خارجی. او بود که اجازه به انتخاب روحانی داده بود و تا به اینجا در حال تحمل صحبت ها در مورد جهتگیری جدید بود و حتی بی سروصدا از رییس جمهور جدید در مقابل حملات تندروهای بی قرار دفاع می کرد، که همه این ها ممکن بود به این معنی باشد که او فهمیده که سیاست های رژیم تا چه حد غیر قابل تحمل شده بودند. اما هنوز هیچ دلیلی وجود نداشت که باور کرد که او تصمیم گرفته است بطور اساسی مسیر خود با هر یک از مسائل محوری را در ضدیت ایران در برابر منطقه و اکثر دنیا تغییر دهد.

اما پشت پرده، بعد از انتخاب روحانی، کانال عمانی دوباره به تکاپو افتاده بود. سلطان اولین رهبر خارجی بود که روحانی را در تهران ملاقات کرد. رئیس جمهور او با نامه ای دیگر نوشت و این بار پاسخی مثبت دریافت کرد. در مسقط، بیل و جک، که در آن زمان مشاور امنیت ملی معاون رئیس جمهور بایدن شده بودند به ملاقات های خود با مقامات ایرانی که بالاخره قادر به مذاکره در بالاترین سطوح شده بودند ادامه دادند. برای محافظت از وجهه شکننده روحانی در ایران، حفظ رازداری بطور جدی و محرمانه بودن بیش از هر زمان دیگری اهمیت یافته بود. بطور نسبتاً سریعی

چهار چوب های یک توافقنامه اولیه در حال شکل گیری بود. ایران پیشرفت هایش در برنامه هسته ای را متوقف کرده و برای شش ماه اجازه ی بازرسی های جدید خواهد داد و در مقابل تحریم ها به میزان نسبتاً کمی کاهش می یابند. این توافق نامه پنجره ای را برای مد نظر قرار دادن نگرانی های جامعه جهانی و حل تمامی مسائل موجود باز می کند. از طرف وزارت امور خارجه برای امور سیاسی، وندی شرمین یک مذاکره کننده مجرب و اولین زنی که این منصب را احراز نموده، به مذاکرات عمان پیوست تا به چکش کاری جزئیات توافقنامه کمک کند.

تیم ها همچنین در مورد احتمال ملاقات تاریخی رودرروی رئیس جمهور اوباما و روحانی در نیویورک در زمان حضورشان در مجمع عمومی سازمان ملل که اواخر سپتامبر بود بحث کردند. با این حال در آخرین دقائق، ایرانی ها نتوانستند ملاقات را به انجام برسانند، نشانه ای که بیانگر اختلافات و سوءظن هایی است که همچنان در رژیم وجود دارد. اما با این همه دور بیس جمهور با هم تلفنی در حالی که لیموزین روحانی در حال انتقال وی به فرودگاه برای رفتن به ایران بود صحبت کردند. این اولین مکالمه در این سطح پس از ۱۹۷۹ بود. جانشین من، کری، با وزیر امور خارجه جدید ایران، جواد ظریف، دیدار کرد و دولت مشغول به توضیح پیشرفت هایی که در مذاکرات محرمانه بدست آمده بود به هم پیمانانمان شد. نخست وزیر اسرائیل، نتانیاهو، در سخنرانی خود در سازمان ملل هشدار داد که روحانی "گرگی است در لباس میش."

در اکتبر، کانال محرمانه عمان شروع به ادغام با مقامات رسمی ۱+۵ در پروسه ژنو کرد که در آن وندی شرمین از جانب ایالات متحده حضور داشت. بیل و جک نیز شرکت کرده بودند اما تمهیدات گسترده ای اندیشیده شده بود که آن ها از چشم رسانه ها دور نگه داشته شوند. این تمهیدات شامل اقامت آن ها در یک هتل جداگانه و ورود و خروجشان از بخش خدمات بود. در نوامبر، وزیر کری دوبار به ژنو سفر کرد به این امید که بتواند مذاکرات را به سمت رسیدن به نقطه پایان سوق دهد. هنوز نگرانی های عمده ای وجود داشت که باید بروی آن ها کار می شد:

آیا ایران غنی سازی اورانیوم خود را بطور کامل متوقف خواهد کرد، یا می توان اجازه داد که آن را در سطحی بسیار پایین تر از سطح مورد نیاز برای بمب ادامه دهد؟ برای روحانی حفظ حتی سطح پایینی از غنی سازی پوشش حمایتی سیاسی مهمی را فراهم می کرد. اما اسرائیلی ها و دیگران فکر می کردند که چنین تسامحی پیش زمینه ای خطرناک خواهد بود. سپس این سوال مطرح بود که چه میزان از تحریم ها باید کاهش یابد. باز هم برخی مخالف هرگونه امتیاز دهی بودند مگر اینکه ایران گام هایی غیر قابل بازگشت و قابل تایید در جهت توقف برنامه هسته ای بردارد. بی بی (بنیامین نتانیاهو) با تمسخر اعلام کرد که ۱+۵ در حال آماده سازی "توافق قرن" است تا آن را در یک سینی نقره ای تحویل ایران دهد.

کری و وندی با پشتیبانی رئیس جمهور اوپاما به تلاش خود ادامه دادند و، در کنار سایر شرکایمان، موفق شدند تا یک توافق نامه را تنظیم کنند. ایران موافقت کرد که ذخیره اورانیوم غنی شده با غلظت بالای خود را از بین ببرد و غنی سازی را تنها در سطح ۵ درصد ادامه دهد (بسیار پایین تر از میزان مورد نیاز برای ساخت سلاح)؛ هزاران سانتریفیوژ را خاموش نگه دارد، که شامل تمامی سانتریفیوژهای نسل جدید می شود؛ اجازه ی بازرسی های سرزده بدهد؛ و از کار روی تأسیسات جدید خودداری کند که این شامل رآکتور پلوتونیم نیز می شود. در مقابل جامعه جهانی چندین میلیارد دلار، عمدتاً از دارایی های پیشتر مسدود شده ایران، را در جهت کاهش تحریم ها در اختیار ایران بگذارد. در کاخ سفید رئیس جمهور اوپاما توافق نامه را "اولین گام مهم در جهت یک راه حل جامع" خواند و آن را ثمره ی سال های فشار و دیپلماسی صبورانه دانست. وقتی در سال ۲۰۰۹ ما به وزارت امور خارجه آمدم، جامعه جهانی چند شقه بود، دیپلماسی متوقف شده بود، و ایرانیان بطور پیوسته در حال حرکت بسمت سلاح هسته ای بودند. استراتژی دوسویه مذاکره و فشار این روندها را معکوس کرد، دنیا را متحد کرد، و نهایتاً ایرانیان را وادار کرد که به میز مذاکره باز گردند. من همچنان بدبین بودم که ایرانی ها توافق نامه ی نهایی جامعی را بپذیرند؛ در طول این سال ها من بارها ناظر نقش بر آب شدن امیدهای واهی بسیاری بودم و این موضوع مانع خوشبینی من بود. اما این امیدبخش ترین تغییر و تحول در طول این مدت طولانی بود و می ارزید بررسی کرد که چه چیزی می تواند از طریق آن بدست آید. با وجود اینکه پنج سال زمان برای رسیدن به این توافق اولیه صرف شد، سخت ترین بخش کار همچنین در پیش رو بود. تمام مسائل سختی که رابطه ی ایران را با جامعه جهانی تیره کرده است همچنان حل نشده باقی مانده اند. حتی اگر مساله هسته ای در نهایت با یک توافق قابل اجراء بطور رضایت بخش حل و فصل شود، حمایت ایران از تروریسم و رفتار خصمانه اش در منطقه می تواند بعنوان تهدیدی برای امنیت ملی ایالات متحده آمریکا و متحدانمان باقی بماند.

هرچه پیش می رویم، رهبران ایران - به خصوص رهبر عالی ایران - با انتخاب هایی واقعی برای آینده روبرو می شوند. در زمان انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹، اقتصاد ایران تقریباً ۴۰ درصد بزرگتر از ترکیه بود؛ در سال ۲۰۱۴ این موضوع معکوس شده است. آیا برنامه هسته ای کشور ارزش به گدایی کشاندن یک تمدن درخشان و فقیر ساختن مردم سرفرازش را دارد؟ اگر ایران فردا یک سلاح هسته ای داشته باشد، آیا می تواند حتی یک شغل جدید برای کشوری که میلیون ها جوان بیکار دارد ایجاد کند؟ آیا می تواند یک ایرانی بیشتر را به دانشگاه بفرستد یا جاده ها و بنادری که هنوز در اثر جنگ با عراق تخریب شده اند را بازسازی کند؟ وقتی ایرانی ها به خارج از مرزهایشان نگاه می کنند ترجیح می دهند که در آینده شبیه به کره شمالی باشند یا کره جنوبی؟



پس از برگزاری انتخابات سال ۱۳۸۸ ایران، اعتراضات دنباله دار دو نفر از کاندیداهای شکست خورده موجب شورش و هرج و مرج در کشور شد. کیلینتون این اعتراضات را، شورش طالبان دموکراسی علیه حکومتی می داند که دموکراسی را برای مردم خود فراهم نکرده است. دولت آمریکا پس از این اعتراضات تلویحا و نیز صریحا حمایت خود از آن را اعلام کرده و همان طور که وزیر خارجه سابق آمریکا در این خاطرات بیان می کند دستور به تاخیر در تعطیلی شبکه اجتماعی توئیتر می دهد. پس از این تحولات، کشف و افشای تاسیسات فردو توسط آمریکا موضع سخت روسیه نسبت به تحریم ایران را نرم کرده و لاوروف در کنفرانسی خبری از لزوم تحریم های شدیدتر بر ایران سخن می گوید. در این میان کشور چین همواره با احتیاط در مسیر تحریم ایران قدم برداشته تا هم رضایت ایران و هم رضایت آمریکا را تا حدودی جلب نماید.



بعد از مطالعه، این جزوه را به دست دیگر هم جبهه‌ای‌ها برسانید!
همچنین می‌توانید فایل جزوات را از پایگاه اینترنتی قرارگاه شهید باقری
(q-b.ir) دریافت و به نام تشکل خودتان چاپ کنید.

